

طنزی مات

۲

حسن شیروانی | ایریز

خاطره‌ای از جنگ و استراتژی حفظ بقا

غلامرضا مصدق | استاد دانشگاه و رئیس سابق سازمان صنایع و معادن استان لرستان



در دوران جنگ در یکی از عملیات‌ها، عراقی‌ها به سختی در مقابل فشار ما برای شکستن خط مقاومت می‌کردند. با طلوع آفتاب دستور عقب‌نشینی صادر شد. بعد از اطمینان از عقب‌نشینی همه نیروها، من هم شروع به عقب رفتن کردم، هنوز چند قدم برنداشته بودم که با انفجار خمپاره‌ای دو سه متر به هوا پرت شدم. از سوزش جای اصابت ترکش‌ها و خونی که تمام بدنم را در بر گرفته بود مطمئن بودم تا لحظات دیگری خواهم مرد. اما هر چه منتظر ماندم از مرگ خبری نبود. چون این اتفاق لب خط عراقی‌ها افتاده بود، بعد از حدود یک ساعت سر و کله آنها پیدا شد که در حال زدن تیر خلاص به مجروحان بودند. بعد از دور کردن قطب نما، کالک و نقشه‌ها از خود، به پشت خوابیدم تا آنها تصور کنند زنده نیستم. سه نفرشان که پوتین‌های آنها را میدیدم به بالای سرم رسیدند، یکی از آنها گفت این فلان فلان شده مرده و از من دور شدند.

تا نزدیک ظهر همچنان منتظر حضرت عزرائیل بودم ولی خبری از او نبود. کم‌کم به احتمال نجات از مخمصه فکر کردم. برای نجات یک امتیاز و چند مشکل داشتم، امتیازم داشتن شناخت کامل از منطقه بود، اما کل زمین مسیر بازگشت رملی (شن روان) و تا نیروهای خودی ۱۵ کیلومتر فاصله بود، چون لگنم شکسته، روده‌ها سوراخ، زانو و مچ پایم زخمی بودند قادر به راه رفتن نبودم و علی‌رغم همراه داشتن آب و شدت تشنگی ناشی از خونریزی و گرما نمی‌توانستم آب بخورم، به علاوه در مناطق رملی روزها حتی در زمستان بسیار گرم و شب‌ها بسیار سرد است. خلاصه اینکه دو شبانه روز چهار دست و پا، بدون نوشیدن قطره‌ای آب و خوردن دره‌ای غذا، با سختی که توصیف آن مفصل است خود را به نیروهای خودی رساندم.

هدف از ذکر این خاطره شبیه سازی آن با شرایط امروز کشور است. با اینکه در آن دو شبانه روز تنها بودم و وقت زیادی داشتم، در مسیر طولانی حرکت هم اتفاقات زیادی در اطرافم می‌افتاد، اما به جز در لحظات اولیه زخمی شدن که کمی به خانواده فکر کردم که چطور با مرگ من کنار می‌آیند، در تمام این مدت به بقاء و نجات از مهلکه فکر میکردم. به مسائلی از این قبیل که، چطور انرژی محدود خود را حساب شده صرف کنم، به کمین دشمن نیفتم، از مسیر درست منحرف نشوم. تمرکز بر حفظ بقاء، به من برای فکر کردن به درد، تشنگی، گرسنگی و حتی خانواده فرصتی نمیداد.

وقتی انسان در شرایطی قرار می‌گیرد که بقایش در خطر است، تا رفع خطر از آن، کاملاً طبیعی است به مسائل دیگری غیر از حفظ بقاء تمرکز نکند. وضعیت ایران در چند دهه گذشته به گونه‌ای بوده که همواره عمده دغدغه ما حفظ بقاء بوده و از اینکه همچنان سرپا هستیم، احساس پیروزی و غرور میکنیم. ما که قرار بود برای سعادت دنیا و آخرت خود و بشریت، دنیا را تغییر دهیم، سالهاست که با تحریم و فشار همین دنیا که در پی سعادت آن بودیم، با چنگ دندان در حال تلاش برای زنده ماندن هستیم.

با جنگ، سایه جنگ، تحریم، فشار اقتصادی، تورم، بیکاری، فقر، بهره‌وری پایین، فرار مغزها، فرصت سوزی و غیره، سال‌های سال کنار می‌آییم، چون در مقابل، موفقیتی عظیم به اسم حفظ بقاء را داریم، که رسیدن به آن ما را از دستیابی به موفقیت‌های دیگر مثل پیشرفت و توسعه اقتصادی بی‌نیاز میکند و یا اینکه موفقیت‌های غیر از حفظ بقا، در این شرایط به نوعی لوکس و غیر حیاتی به حساب می‌آیند.

برای حفظ بقاء سالهای سال در حال باج‌دادن به همه دنیا هستیم، همه کشورها حتی آنهایی که با ما ادعای دوستی دارند، یا از شرایط تحریم ما بهره‌مادی می‌برند یا مزورانه با کارت ما در رقابت با رقبای خود بازی می‌کنند. منابع محدود و فرصت‌های کشور در چاه‌ویل استراتژی حفظ بقاء بی‌هیچ چشم‌اندازی برای پایان آن ریخته می‌شود. رقبای منطقه‌ای و همسایگان ما فارغ از دغدغه حفظ بقاء، به سرعت در حال اجرای برنامه‌های توسعه‌ای خود هستند. معلوم نیست ما در آینده‌ای نه چندان دور با شکاف عمیق عقب‌ماندگی اقتصادی خود و پیشرفت سریع رقا و همسایگان خود چه خواهیم کرد؟ من قبل از حادثه مجروح شدنم ۷۵ کیلو وزن داشتم، سختی آن دو شبانه‌روز و عوارض بعد از درمان موجب شد در کمتر از ۱۰ روز ۲۵ کیلو وزن کم کنم و تا چند سال به شرایط عادی بازنگردم و هنوز با گذشت ۳۷ سال از آن واقعه از عوارض آن در رنج هستم. وقتی عوارض و هزینه عبور از چنین مشکلی که فقط چند روز بود برای یک انسان این قدر زیاد است، برای یک کشور ۸۵ میلیونی طی سالهای طولانی چقدر خواهد بود؟ آیا با ادامه بی‌پایان استراتژی حفظ بقاء، نهایتاً خود بقاء به خطر نمی‌افتد؟



دیدگاه

کنفدراسیون فوتبال آسیا و کشیدن ترمز سندسازی، دروغ‌بافی و عوام‌فریبی



دکتر مجید خاتونی | جامعه‌شناس ورزش

در ابتدا باید عنوان کرد این روزها جامعه زردشده فوتبال که بیشترین وقت خود را صرف موضوعات پیش پا افتاده می‌کند و از درمان مسائل اصلی و عمیق در مانده شده یک شوک بزرگ دیگری را تجربه می‌کند. شوکی که در اثر عدم اصلاح درون‌زا و عدم گوش سپردن به بیرون طی سال‌های گذشته به تدریج شکل گرفته است. این رخداد محصول ناشنوایی نهادهای مربوطه و بی‌توجهی و بی‌تدبیری مسئولان امر بوده که در واقع باختن به رفتارهای خودمان تلقی می‌شود. طی سال‌هایی که قواعد و عناصر فوتبال حرفه‌ای را کمتر در کالبد ورزش حس و لمس می‌کنیم باز دیگر و به طور رسمی مشخص شد که پیشوند حرفه‌ای برای باشگاه‌ها و لیگ فوتبال مان سنگین بوده و فوتبال ایران به ناحق این عنوان را یدک می‌کشد.

ساختار معیوب، جولان افراد نااهل و غیرمتخصص، بدهی‌های سنگین و ورشکستگی باشگاه‌ها، از دیاد خشونت و حاشیه‌گرایی، رهاشدگی هواداران، مسدود بودن منابع در آمذزایی فوتبال، کج‌روی‌ها، فساد و موارد زیاد دیگر نشان دهنده ضعف عملکردی نهادهای مختلف در کنار سوءمدیریت‌ها در حوزه فوتبال بوده است.

فوتبال باشگاهی ایران چند دهه عقب‌تر از پیشگامان این حوزه در سطح بین‌المللی است و از کلاس جهانی غیبت دارد. حتی در سال‌های اخیر با توجه به خوابزدگی ما بر برنامه‌های توسعه‌محور کشورهای آسیایی در سطح قاره آسیا هم روند نزولی داشتیم. به عنوان مثال آخرین قهرمانی باشگاه‌های فوتبال ایران در آسیا به ۳۰ سال پیش برمی‌گردد که هنوز روند حرفه‌ای‌سازی در فوتبال آسیا آغاز نشده بود و نمایندگان ایران با تکیه بر بازیکنان خبره و سرمایه‌های انسانی مستعد خود به موفقیت دست می‌یافتند. اما پیشرفت فوتبال در تمام بخش‌ها نشان می‌دهد که دیگر نمی‌توان با اتکا بر یک بخش و معیارهای گذشته به موفقیت دست یافت.

همینطور با نگاهی روندی مشخص است که انگار وزنه‌هایی سنگینی به پای اصلاح و به روز شدن ساختار فوتبال ایران کار گذاشته شده و در این مدت به جای سبک‌سازی آن، متأسفانه با بی‌توجهی و غفلت از تحولات بین‌المللی وزن آن سنگین‌تر شده است.

در ادوار گذشته با بزک‌سازی و ارائه اسناد غیر واقعی به کنفدراسیون فوتبال آسیا، تصویر واقعی و مخدوش باشگاه‌های فوتبال ایران پنهان مانده که امروز با توجه به گسترش شبکه‌های اطلاع‌رسانی این خودفریبی و سندسازی‌ها کاربردی ندارد و مسئولین مربوطه باید متوجه شوند که باید چاراندیشی و تدبیر اساسی کرد و تاریخ انقضای سندسازی، دروغ‌گویی و اوهام‌فروشی به سر آمده.

مسئله پیش رو تک‌بعدی نبوده و فقط مختص حوزه ورزش نیست، بلکه ناشی از عوامل چندگانه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی نیز می‌باشد. در ترجیع بند گفته‌های کارشناسانه، سایه سیاست‌زدگی در ورزش پر نقش و پر رنگ است. دخالت دولت و بی‌نظمی و توسعه‌گریزی برآمده از آن بسیار مهم است.

اما دستگاه‌های مختلفی در پیدایش این وضعیت دخیل هستند که باید جامعه از نقش و سهم آن‌ها آگاه شود. وضعیت فعلی مقهور فضای خوابزده همین ساختارهای توسعه‌گریز است. در این ماجرا دولت، مجلس، صدا و سیما شبکه اصلی مسببان را تشکیل می‌دهند و حتی فدراسیون و سازمان لیگ فوتبال و نهادهایی چون شهرداری نیز سهمی قابل توجهی دارند.

مسئله مادر و علت‌العلل این درد کهنه به فوتبال دولتی و گروگان‌گیری ورزش حرفه‌ای توسط نهاد سیاست مربوط است. اداره ورزش حرفه‌ای توسط دولت همانند پرش سه گام با پای لنگ است. دولت به جای آینده‌نگری و رصد شرایط همانند آتش نشانی است که نشسته و منتظر اعلام حریق است در صورتیکه دود و شعله‌های آتش مدت‌هاست قلمرو ورزش را در بر گرفته اما بی‌توجهی، خوابزدگی نهادهای دولتی و مسئولان ذریبط موجب وخامت اوضاع و ورود کنفدراسیون آسیا شده است. باید اضافه کرد که دولت‌های مختلف سالهاست به جای اصلاح‌گری و رفع اشکالات و موانع، خود را مشغول مدیریت افکار عمومی و انحراف توجه هواداران کرده‌اند که نمونه برجسته آن موضوع واگذاری دوباشگاه استقلال و پرسپولیس در یک دهه اخیر بوده است. اکنون علی‌رغم اینکه تشت رسوایی‌ها به زمین افتاده و مسئله‌گریزی‌ها برای جامعه روشن و شفاف شده باز هم روبه ناصواب «مقصر سازی» که خود نشانه‌ای از فقدان اخلاق حرفه‌ای در ورزش است ادامه دارد و مقصران با شانه خالی کردن از میزان تقصیر خود سعی در عوام‌فریبی و حذف صورت مسئله دارند.

حرفه‌ای‌سازی در مرحله‌ای از توسعه‌یافتگی ورزشی است اما مقاومت در برابر حرفه‌ای‌سازی علی‌رغم شعارها و اقدامات نمایشی بیان‌گر توسعه‌گریزی ساختار ورزش و نهادهای مرتبط است. یکی از این نهادها صدا و سیماست

که امروز در جایگاه پرسشگر و مدعی ظاهر شده اگر در این سالها حق پخش تلویزیونی مسابقات فوتبال را به همین باشگاه‌ها پرداخت می‌کرد علاوه بر رشد اقتصادی باشگاه‌های فوتبال در حرفه‌ای‌سازی فوتبال کشور و پیشگیری از کج‌روی‌های آن نقش برجسته‌ای داشت.

تجربه اجتماعی و سیاسی کشور ثابت کرده که اگر به جای اصلاح اساسی و ریشه‌ای مسائل و مشکلات به دنبال شاخه‌ها، پاک کردن صورت مسئله و مقصر سازی افراد خاص بگردیم مشکلات به بحران تبدیل می‌شوند. متأسفانه در این میان افرادی با فرار از مهلکه، تقصیر اندازی و دماغ‌وزی (عوام‌فریبی) سعی در انحراف توجهات عمومی از ریشه‌های مسئله و مسببان اصلی این رخداد را دارند که باید با روشنگری از تداوم این رفتار ناصواب و ضد منافع ملی جلوگیری شود. این افراد که وابسته به نهادهای مقصر هستند به جای عذرخواهی، پاسخ‌گویی و جبران کم‌کاری‌ها به نوعی فرافکتی می‌کنند و حتی در نقش مدعی و مطالبه‌گر ظاهر می‌شوند. باید پذیرفت تا یک شجاعت جمعی و پذیرش اشتباهات توسط نهادها و مسئولین مربوطه صورت نگیرد، این شرایط به طور ریشه‌ای و اساسی حل نخواهد شد.

بنظرم با توجه به سطح نازل سواد و آگاهی ورزشی مسئولین امر، ابتدا باید برای مسئولین و نهادهای مختلف فهم پذیر شود که حرفه‌ای شدن موتور محرک و عامل پیشران و توسعه ورزش فوتبال است که در سال‌های قبل در سایه کج‌فهمی‌ها و کژکار کردها ابتر باقی مانده است. همچنین شرایط فعلی محصول کانالیزه شدن تمام قدرت ورزش در دولت است. منفعل ماندن و تماشاگر شدن بخش خصوصی و جامعه مدنی در ورزش حرفه‌ای نقطه مقابل پیشرفت و توسعه آن است که بهتر است همه این ارکان تقویت و در جایگاه خودشان ایفای نقش کنند.

از طرفی مشخص است که ما در ورزش با یک «جامعه لحظه‌ای» مواجهیم که منافع آنی و زودگذر بر منافع آنی و پایدار ترجیح داده شده و بر آینده‌نگری خط قرمز کشیده می‌شود که نتیجه آن انباشت آوار و مشکلات کنونی است. در پس این نگاه رویکرد مسئله‌شناسانه و اقدامات حل‌المسائلی جای خود را به فردافکتی‌امور و فرار و حذف صورت مسئله‌ها داده است. همچنین در نبود تفکر، برنامه، ساختار و صلاحیت‌های حرفه‌ای مدیریت غیر تخصصی و دزدی جایگاه مدیریت همواره بیماری خطرناک فوتبال ایران بوده است. حضور افراد درون تهی با قدرت تخریب‌گری بالا در واقع موجب دزدیدن حقوق دیگران شایسته و بی‌نصیب گذاشتن جامعه ذینفعان شده است. به‌علاوه طی سال‌های پیشین به دلیل عدم رعایت معیارهای حرفه‌ای که کنفدراسیون فوتبال آسیا آنها را در ۵ سر فصل کلی: ورزشی، اداری و پرسنلی، حقوقی، مالی و زیرساختی تقسیم نموده، پیوند نامبارک پوپولیسم و فوتبال تله‌ای خطرناک برای نابودی این ورزش بوده است.

امروز که توسعه ورزش کشورهای مختلف را شاهدیم باز هم عده‌ای هستند که با چشم‌پوشی از منافع ملی بر تکرار رویه‌های غلط و فرصت‌سوز تاکید دارند. به مرحله‌ای از فرصت‌سوزی و در ماندگی رسیده‌ایم که باید با تفکرات جدید و ورود نهاد علم و افراد متخصص و جامعه دوست که تعدادشان هم کم نیست، جایگزین آنها شود. جامعه ورزش ایران نیاز به سیاست‌ها و برنامه‌هایی دارد تا شمایلی از ظهور یک فوتبال توسعه‌یافته و حرفه‌ای در تفکرات مدیران و اهربان آن موج بزند.

متأسفانه کنفدراسیون فوتبال آسیا امروز بخش باشگاهی فوتبال ایران را به چشم نیرنگستان می‌بیند و به همین دلیل آژیر خطر لوکوموتیو باشگاهی فوتبال ایران را که در مسیر قهقرا بود را با آهنگی بلند به صدا درآورد که شاید نهادهای خوابزده و دولت آتش‌نشان که بی‌تفاوت منتظر اعلام حریق هستند به خود بیایند. این اتفاق یک تلنگر جدی بود که واجب است با عبور از دوران تسویه‌حساب با گذشته به آینده نگاه کرد و با بهبود شرایط این تهدید را به فرصت تبدیل نمود.

تفکر جامع‌نگر و حرفه‌ای و مدیریت تخصصی از شروط اصلی عبور از این وضعیت خجالت‌آور است و با تداوم شرایط کنونی و به اصطلاح با شب‌نشینی خرچنگ‌های مردابسی مجالی برای فرصت‌آفرینان نمی‌ماند تا شام تاریک فوتبال ایران سحر شود.

باید نهادهای قانون‌گزار و نظارتی قوانین حمایتی و اطاعت از آنها را اجباری و استوار سازند تا دستگاه‌های مربوطه به وظایف ذاتی و محوله خود به درستی عمل نمایند، زیرا تاریخ نشان می‌دهد که هر جا قانون نباشید منافع ملی هم نیست. و اینکه توسعه در هر ساحات و گستره‌ای، تیم و همدلی و همکاری می‌خواهد. برای توسعه فوتبال باید با مشارکت و جمع‌گرایی نهادی ابتدا تیم‌سازی کرد و سپس در ساخت ورزشی در خورشان کشورمان تلاش نمود.

الیساکاپوز

صفحه شو

۲

اوقاص

هفته سوم ۱۴۰۰

سال چهارم

شماره ۱۰۹

بررسی ارتباط میان دولت-ملت در ایران از منظر برند ملی

(بخش نخست)



راضیه مهدیه

حسن اسلامی / tahmasp

جهانی شدن و سربرآوردن مفهوم برند ملی

بسیاری از متفکران شرایطی را که در آن به سر می‌بریم با عنوان “جهانی شدن” توصیف می‌کنند. جهانی شدن وضعیتی از انباشت کالا و خدمات و به دنبال آن اهمیت یافتن تبادل است. در چنین وضعیتی است که ارتباط درست از سویی و قابلیت رقابت از سوی دیگر اهمیت بسیار می‌یابد. در دیگ جوشان فرهنگ‌های مختلف است که هر فرهنگ باید بتواند به بهترین شکل خود را عرضه کند در غیر این صورت در این دیگ جوشان گم خواهد شد. در این شرایط کشورهای کمتر توسعه یافته یا در حال توسعه در صورتی که تصویر درستی از خود عرضه نکنند در برابر تصویری که دیگری از آنها ارائه می‌دهند مقهور می‌شوند (Aronczyk, ۱۳۰۷, ۱۷).

در چنین شرایطی است که کشورها خود به یک سازمان تجاری (corporate) تبدیل می‌شوند و در عرصه سیاستگذاری دانش مدیریت اهمیت می‌یابد. در نتیجه طراحی برند برای این بازیگران عرصه بین‌المللی اهمیت می‌یابد و مفهوم برند ملی سر بر می‌آورد. برند ملی ترکیبی چند بعدی و خاص از عناصری است که ارائه گر تمایز ریشه دار فرهنگی برای تمامی مخاطبین هدف از یک ملت یا کشور است. برند یک کشور با تصویر جامعی از کشور مواجه است که شامل جوانب فرهنگی، تاریخی، محیطی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌باشد (Dinnie, ۲۰۰۸). برند ملی با هویت رقابتی یک برند چند بعدی است و شاید حاوی مقوله‌هایی نظیر کیفیت بالای محصولات، خدمات، تغییرات کسب و کار، خلاقیت، ابتکار، کارآفرینی، جمعیت ماهر و آموزش دیده، ظرفیت بالای تفریح و سرگرمی، زیرساخت عالی و یک محیط طبیعی سالم باشد. در فرایند خلق یا تقویت برند ملی، لازم است به سختی روی انتخاب مستمر برندهای قوی که شاید حامل برند ملی و هویت آن باشند کار کرد. در جریان طراحی و ترویج برند ملی، رونق صادرات، جذب گردشگر، جذب سرمایه گذاری خارجی و نیروی انسانی موجب شکوفایی اقتصادی یک کشور می‌شود.

در اقتصاد مبتنی بر دانش و اطلاعات، در فضایی که پایه رشد اقتصادی و سرمایه بیش از آن که به جنبه‌های ملموس بستگی داشته باشد به جنبه‌های ناملموس بستگی دارد دانش نسبت به آنچه “واقعیت” خوانده می‌شود باید با دانش نسبت به “فهم” (دیگران از واقعیت) تعادل داشته باشد. میان این دو تصویر همیشه فاصله هست. این فاصله گاه فاصله‌ای زمانی است به این معنا که واقعیتی که یک کشور برای آینده خود تعریف کرده با آنچه اکنون در جریان است تفاوت دارد؛ و گاه فاصله‌ای مکانی است به این معنی که آنچه در جغرافیای سیاسی رخ

می‌دهد با چیزی که در ذهن گردشگر یا سرمایه گذار وجود دارد به سبب فاصله مکانی متفاوت است (Aronczyk, ۱۳۰۷, ۲۰). انهلت مسئله اصلی برندینگ را به ویژه برای کشورهای در حال توسعه مسئله شکاف بین واقعیت و تصویر ارائه شده می‌داند و معتقد است این موضوع بسیار اهمیت دارد که بدانیام اشتها را ایجاد شده به واسطه شکاف میان واقعیت و ادراک است که در این صورت مسئله می‌تواند مسئله ارتباط باشد و ارتباطات می‌تواند نقش مهمی در بهبود آن داشته باشد؛ یا این که بدنامی به دلیل ضعف سیاست‌هاست که در این صورت سیاست‌های تازه و رفتار جدید تنها پاسخ است (Anholt, ۲۰۰۷, ۶۴). از مهم ترین دلایل برای ایجاد هویت رقابتی به ویژه برای کشورهای در حال توسعه این است که از عقب ماندن تصویر مکان از واقعیت آن که به سرعت در حال تغییر است جلوگیری شود (Anholt, ۲۰۰۷, ۲۰).

اهمیت منابع انسانی برای کشورها

منابع انسانی قطعاً یکی از سرمایه‌های اصلی یک کشور محسوب می‌شوند. این سرمایه از سویی نیروی کار یک جامعه را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر به واسطه کارآفرینی عامل رونق اقتصادی و گردش سرمایه به حساب می‌آید. بنابراین در درجه اول حفظ و در مرحله بعد جذب چنین سرمایه‌ای جزء اولویت‌های یک جامعه در شرایط رقابتی جهانی شدن است (Dinnie, ۲۰۰۸; Anholt, ۲۰۰۷, ۲۰). موضوع گزارش حاضر استفاده از تکنیک‌های برندسازی برای دستیابی به این هدف است.

برندینگ داخلی به مثابه حوزه‌ای از نظریه و عمل

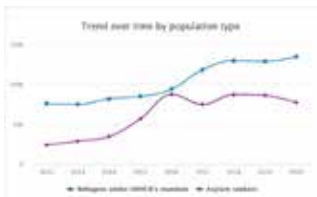
برای حفظ تعهد به برند در میان منابع انسانی برندینگ داخلی حوزه‌ای است که در مقایسه با سایر جنبه‌های استراتژی برند ملی، از سوی دولت‌ها مغفول مانده است. به طور کلی، برندینگ در سطح داخلی به معنای به کارگیری مفاهیم و اصول بازاریابی، درون سازمان است به این ترتیب که با هدف تشویق کارمندان به حمایت و تصدیق استراتژی، اهداف و برند سازمان آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد. اگر این مسئله در شرایط سازمانی صدق می‌کند، با توجه به ماهیت ذی نفعان یک مکان، در حوزه مدیریت مکان‌ها نیز می‌تواند صادق باشد. بنابراین مسئولان حوزه برند ملی لازم است برنامه‌ای برای اشتغال دائم برند با ذی نفعان ترتیب دهند (Kavaratzis, et al, ۲۰۱۵, pp. ۱۱۴-۱۱۵). برندینگ ملی در سطح داخلی در جایی اهمیت می‌یابد که ملت‌ها در می‌یابند رفتار ضروری برای اجرای موفق استراتژی نتیجه سطوحی از تعهد است که افراد نسبت به ملزومات استراتژی از خود نشان می‌دهند (Dinnie, ۲۰۰۸, p. ۲۴۸). در مورد برند

ملی، دو مخاطب برای برندینگ داخلی وجود دارد: سازمان‌ها و افراد ذی نفعی که در توسعه و اجرای استراتژی برند نقش دارند، و مردم یک کشور به معنای کل شهروندان یک کشور. در کانتکست سازمانی، متخصصان سه اهرم اصلی برای تعهد به برند تعریف کرده اند: مدیریت منابع انسانی با محوریت برند، ارتباطات برند و رهبری برند. در کانتکست برندینگ ملی، لازم است که مسئولیت این سه اهرم به افراد یا نهادهای خاص واگذار شود که هویت دقیق شان به ساختار خاصی که برند ملی در آن توسعه یافته بستگی دارد (Dinnie, ۲۰۰۸, p. ۲۴۸). معادل عبارت وفاداری برند در سطح خارجی که معطوف به مشتری است عبارت تعهد به برند است که معطوف به ذی نفعان داخلی یک سازمان (در اینجا کشور) است. هدف این گزارش بررسی وضعیت ارتباط میان برند ایران با مردم به مثابه بخش مهمی از ذی نفعان داخلی برند است. (همان‌طور که گفته شد ذی نفعان داخلی شامل دودسته است که تمرکز این گزارش به طور ویژه بر دسته دوم یعنی مردم است.)

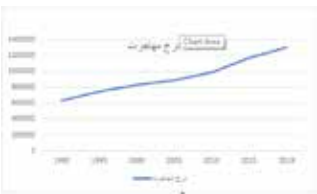
در این گزارش برای سنجش رفتار برند در ارتباط با ذی نفعان داخلی (مردم کشور) به یکی از شاخص‌های سنجش جایگاه برند ملی ارجاع می‌شود. اندیس GCI (Good Country Index) توسط سیمون انهلت مبدع نظریه برند ملی طراحی و تدوین شده و شاخصی است برای سنجش میزان مشارکت کشورها در خیر عمومی برای بشریت. این شاخص متشکل از ۳۵ فاکتور در ۷ دسته است که از آن میان فاکتور آمار ایجاد پناهنده به عنوان عاملی برای بررسی چگونگی ارتباط برند با مخاطب داخلی انتخاب شدند. در تناسب نزدیک با این عامل آمار مربوط به مهاجرت بررسی می‌شوند تا میزان رضایت مردم از برند سنجیده شود.

افول تعهد نسبت به برند کشور در میان مردم ایران

بر اساس آمارهای مندرج در این اندیس نرخ ایجاد پناهنده در ایران از ۷۵۹۳۴ در سال ۲۰۱۲ به ۱۳۴۷۶۰ در سال ۲۰۲۰ (UNHCR, ۲۰۲۰) (نمودار ۱) و نرخ مهاجرت از ۹۸۹۵۶۰ در سال ۲۰۱۰ به ۱۳۰۱۹۷۵ در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است. (UN, ۲۰۱۹) (نمودار ۲). jaraian.com



نمودار ۱ آمار پناهندگان و پناهجویان ایران از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۰ (UNHCR, ۲۰۲۱)



نمودار ۲ آمار مهاجرت ایرانیان در سال از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۹ (مرکز اطلاعات جمعیتی سازمان ملل, ۲۰۲۰)

طبق آمارهای داخلی نیز از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ ایران در میان ۳۰ کشور اول از لحاظ خروج دانشجویان قرار داشته است (صلواتی, ۱۳۹۹, ۱۸۳). این آمارها نشان‌دهنده نارضایتی مردم از شرایط موجود و در اصطلاح بازاریابی، پایین بودن تعهد به برند در میان مخاطبان داخلی است.

صفر سه

دل خوشی‌های کوچک ما به یک قانون

امیرناظمی | رئیس سابق سازمان فناوری اطلاعات

توسعه کدام طرف است؟

هر روز انبوهی از قوانین و مقررات به مجموعه حقوقی هر جامعه‌ای افزوده می‌شود. قوانین و مقرراتی که توسط نهادهای مختلف، از مجلس گرفته تا سازمان‌های دولتی و حاکمیتی وضع می‌کنند تا بخشی از آزادی شهروندان را تصرف کنند، به بهای امنیت و رفاه.

در این وضعیت است که این پرسش پیش روی ما قرار می‌گیرد: کدام قوانین و مقررات در خدمت و هم‌راستا با توسعه کشور است و کدام یک در جهت معکوس آن؟

نظریه‌های مختلف، پاسخ‌های مختلفی را در اختیار ما می‌گذارند؛ هر کدام معیارهایی بر اساس فهم یا ایدئولوژی خود ارائه می‌دهند؛ و ممکن است نام‌هایی مانند توسعه، رشد یا پیشرفت یا ... نیز بر روی پاسخ خود قرار دهند.

توسعه اما از دیدگاه نورث (اقتصاددان نهادگرای نوبلیست) و همکارانش بر اساس مفهوم «نظم دسترسی آزاد» تعریف می‌شود. یعنی وضعیتی که در آن بازیگران مختلف به صورت منصفانه و رقابتی می‌توانند به منابع مختلف دسترسی داشته باشند. در حقیقت توسعه یافتگی رسیدن به نقطه‌ای است که در آن موانعی مانند «خودی یا غیرخودی» وجود نداشته باشد، هر چند «غیرخودی» بودن نام‌اش بزرگ شود به نام «اهلیت داشتن» یا «مجاز داشتن» یا «عضویت داشتن در فلان شورا و بهمان نهاد».

یک گام توسعه‌ای

توسعه اقتصاد دانش‌بنیان، می‌تواند بر پایه قوانینی باشد که ذاتاً از جنس غیر توسعه‌ای هستند. به عنوان نمونه قانون دانش‌بنیان و به دنبال آن برچسبی به نام دانش‌بنیان، از این منظر قانون و مقرراتی ضد توسعه‌ای هستند.

این که دولت در جایگاه ارزیابی و اعطا مشوق بنشیند و برخی را برچسب دانش‌بنیان بزند و دیگری را نه، ذاتاً رویکردی ضد توسعه‌ای است، چرا که در این میان و از فرآیند تعیین معیار گرفته تا ارزیابی انسانی، همگی می‌تواند آسیب‌پذیر باشد، از آسیب دانش ناکافی مدیران دولتی در تعریف دانش بنیان بودن تا خطر فساد در میان گروه‌های ارزیاب.

در روزهای اخیر «طرح جهش تولید دانش‌بنیان» در مجلس تصویب شد، طرحی که برخی از مواد آن رویکردهایی توسعه‌محور داشتند؛ و شاید مهم‌ترین نمود آن در ماده ۱۰ آن آمده است.

«اعتبار مالیاتی تحقیق و توسعه» (R&D Tax Credit) مفهومی مدرن در جهان است (که در بندت ماده ۱۰ این قانون تصویب شد). بر اساس این مفهوم، هر شرکتی، صرف‌نظر از این که دانش بنیان است یا نه، صرف نظر از این که در حوزه تولید کفش است یا نرم‌افزار، به ازاء هزینه‌ای که در «تحقیق و توسعه» انجام می‌دهد، می‌تواند اعتبار مالیاتی برای همان سال یا سال‌های آینده کسب کند. این سازوکار ویژگی‌های زیر را دارد:

۱- تحقیق و توسعه را برای همه حوزه‌ها، و نه فقط دانش‌بنیان‌ها، ضروری می‌داند و در نتیجه شایسته پاداش (کاهش هزینه مالیاتی)

۲- شرکت ابتدا هزینه R&D را انجام می‌دهد و بعد پاداش را دریافت می‌کند. به این ترتیب میزان سندسازی و احتمال فساد اداری و قدرت دولت در تفکیک بر خورداران و نابرخورداران از مشوق‌های نوآوری کاهش می‌یابد.

۳- شرکت‌ها را به سرمایه‌گذاری غیرمستقیم در R&D و نوآوری تشویق می‌کند، در حقیقت شرکت‌ها با سرمایه‌گذاری جسورانه (Venture Capital) یا ایجاد مراکز شتابدهی می‌توانند مشوق لازم را دریافت کنند، به این ترتیب هم مشوق ورود کسب و کارهای مختلف و متداول در اکوسیستم استارت‌آپی است؛ و هم آنان را تشویق به نوآوری باز (Open Innovation) می‌کند.

هر ۳ ویژگی فوق در راستای «نظم دسترسی آزاد» است، نظمی بهتر از نظم فعلی، که در آن دسترسی آزادتری نسبت به قبل، برای حوزه فناوری و نوآوری فراهم آمده است. اگرچه «قانون دانش بنیان» الزاماً توسعه‌گرا نبود، اما شاید نهادی بود برای تصحیح مداوم خطاها و نهایتاً بازگیری و مشارکت برای تدوین پیش‌نویس طرحی که توسعه‌یافته‌تر از پیش بود.

در چند سال گذشته بارها تلاش شده بود تا «اعتبار مالیاتی» تبدیل به قانون شود، که البته نشده بود؛ و این بار در این قانون به نتیجه رسید. جا دارد صندوق نوآوری و شکوفایی و معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و همچنین به نمایندگان مجلس مجتبی توانگر و محسن دهنوی بابت پیش‌برد این طرح و تصویب آن خداقوت بگویم؛ کاش امثال «طرح صیان»‌ها تبدیل به شاخص عملکرد مجلس نشود تا جابرای طرح‌هایی عقلانی‌تر مانند «طرح جهش تولید دانش بنیان» باز شود.

محسن رنائی/ اقتصاددان

مقدمه‌ای بر کتاب «ایران و مسئله پایداری»

ایران در منطقه‌ی هشدار توسعه



افراد و نهادها، با مقاومت تمام، همچنان بر همان مدار قبلی در حال گردش هستند؛ و این همان گلوگاهی است که برای اصلاح آن نیاز به اجماع و عزم نظام سیاسی است.

در هر صورت تحلیل شرایط امروز ایران از نظر پایداری یا همان توانایی ماندگاری سیستم، که پیش شرط توسعه است، در یک

چارچوب تحلیلی جمع‌وجور و شفاف و همه‌فهم، کار دشواری

است. به نظر من کتاب «ایران و مسئله پایداری»، ساده، روشن و بی‌پرده، لوازم پایداری و ریشه‌های بحران‌های کنونی ایران را تحلیل کرده است. اینکه بتوانیم وضعیت کلی نظام سیاسی- اجتماعی ایران و ریشه‌های آن را در قالب یک الگوی مفهومی شفاف و ساده به تصویر بکشیم، هنری است که در این کتاب به‌خوبی مشاهده می‌شود.

درواقع به گمان من این همه سردرگمی و سراسیمگی که در نظام تدبیر ما به چشم می‌خورد، ناشی از این است که سیاست‌مداران ما در دنیای متلاطم امروز، که موقعیت تمدن‌ها در حال جابه‌جایی است، بدون قطب‌نما در حال حرکت به سمت هدفی «مشخص، اما نامعلوم» هستند. نگفتم هدفی موهوم، گفتم هدفی «مشخص»، یعنی می‌دانند چه می‌خواهند، و گفتم هدفی «نامعلوم»، یعنی نمی‌دانند آن هدف کجاست و چگونه قابل دستیابی است. سیاست‌مداران ما مانند ناخدایی هستند که بدون قطب‌نما بر روی دریا در حال کشتی‌رانی هستند. آن‌ها می‌دانند چه می‌خواهند و کجا می‌خواهند بروند، اما نمی‌دانند کجا هستند و از چه مسیری باید بروند، و به همین خاطر کشتی آن‌ها گاهی برای مدت زیادی در یک منطقه‌ی معین دور خودش می‌چرخد و گاهی هم که به خط مستقیم می‌رود، نمی‌دانند به چه سو می‌رود و چقدر به مقصد نزدیک شده است؛ و البته این سرگشتگی چهل ساله بخش اعظم ذخیره سوخت این کشتی را به هدر داده است.

وقتی کشتی قطب‌نما ندارد، هر کس که ناخدای آن باشد، مجبور است به حدس و گمان خویش تکیه کند. چند روزی به مسیری که گمان می‌کند درست است می‌رود، و بعد که به نتیجه نرسید، انتقاد و اعتراض ملوانان و سایر مسافران کشتی آغاز می‌شود. بعد همه بسج می‌شوند تا ناخدای دیگری را انتخاب کنند و پس از مدتی، دوباره همان داستان سرگردانی تکرار خواهد شد. آخر، مسئله، ناخدا نیست، مسئله این است که کشتی قطب‌نما ندارد؛ بهترین و سالم‌ترین ناخداها هم فقط چند روز می‌توانند این کشتی را به‌پیش ببرند. در کشور ما این سردرگمی و سرگشتگی اصلی‌ترین عامل اتلاف منابع ملی است.

اما ریشه‌ی این سردرگمی مدیریتی که منجر به پدیداری انبوهی از بحران‌های فرارسنده شده است، چیست؟ پاسخی که این کتاب به این پرسش داده است عجیب، مهم و دقیق است.

نویسنده در این کتاب با دغدغه‌ی مانایی و پایداری ایران تلاش کرده است تا مجموعه‌شاخص‌هایی را برای سنجش وضعیت ایران با توجه به ویژگی‌های بومی ادبیات جهانی طراحی کند؛ مجموعه‌شاخصی که آن را «شاخص پایداری ایران» نامیده است و با تمرکز بر سه حوزه‌ی محیط زیستی، اقتصادی و اجتماعی درصد کسب فهمی بین‌رشته‌ای از کلیت وضعیت ایران برآمده است. شاخصی که شاید بتواند پاسخی به این پرسش باشد که کجا هستیم و کجا باید برویم؟ شاخصی که شاید بتواند قطب‌نمایی باشد برای حرکت به‌سوی آینده.

یکی از مسائل دیرین ما در شناخت موقعیت ایران، جداز آن عدم توجه به ضرورت طراحی «مجموعه شاخص»ی که بیانگر وضعیت کلی ایران باشد، نبود اطلاعاتی دقیق در ارتباط با شاخص‌های گوناگون در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و محیط‌زیستی یا عدم دسترسی پژوهشگران به این اطلاعات و داده‌ها است. موضوعی که نویسندهٔ این کتاب نیز با آن مواجه بوده و در نهایت ناگزیر شده است که در بخش سنجش شاخص‌ها به اطلاعات و داده‌های برخی نهادهای جهانی تکیه کند.

نقطه‌قوت این کتاب این است که هر سه سطح تحلیل، یعنی توصیف، تبیین و توصیه را به‌خوبی پوشش داده است. من بسیار امیدوارم که نخبگان درون و بیرون حکومت ایده‌های مطرح‌شده در این کتاب را جدی بگیرند و در مورد چگونگی برون‌رفت از بن‌بست کنونی کشور گفت‌وگو کنند. شاید راهکار نهایی حل این بن‌بست، اصلاح قانون اساسی باشد؛ اما پیش از اصلاح قانون اساسی ما نیازمند آئیم که موقعیت آشفته و ناپایدار خود را در جهان کنونی متوجه شویم و در مورد ضرورت خروج از آن به توافق برسیم؛ و این نیز بدون پذیرش و تن دادن به گفت‌وگوی ملی فراگیر، جدی و شفاف بین نخبگان درون و بیرون حکومت ممکن نیست. نخبگان درون حکومت باید بپذیرند که اگر چهل سال دیگر هم این ساختار حکمرانی نباید، با بیماری‌هایی که در سطح معماری سیستم بروز یافته است، نمی‌تواند وضعیتی بهتر از امروز پیدا کند. نخبگان بیرون حکومت نیز باید بپذیرند که با ستیز و نزاع این مشکلات ساختاری نه‌تنها حل نمی‌شود، بلکه تشدید می‌شود و این ملت ایران، در واقع همه‌ی ما، هستیم که آسیب خواهیم دید. پس هر کس از دو طرف که نگران آینده ایران است و تعهدی به منافع ملی ایران دارد، باید خود را برای ورود به «گفت‌وگوهای بدون قیدوشرط» با طرف مقابل آماده کند.

ما هیچ راهی جز «هم‌شنوی» نداریم. اگر ما همدیگر را نشنویم و برای اصلاح جامعهٔ خویش هم‌فکری و همراهی نکنیم، به‌زودی سوخت این کشتی سرگردان تمام خواهد شد و ما را نصیبی جز این نخواهد بود که بر شانه‌های دریای نعمت، یا از گر سنگی و تشنگی بمیریم یا دست به حذف خونین یکدیگر بزنیم.

پایداری» در برابر ما قرار دارد.

این کتاب، در چارچوب نظریه‌ی سیستم‌ها، چارچوبی نظری و مفهومی را برای ارزیابی یک نظام سیاسی در هر سه سطح فوق و البته با تأکید بیشتر بر سطح معماری نظام سیاسی مطرح می‌کند. مفهومی که این کتاب ارزیابی نظام را با توجه به آن انجام می‌دهد، مفهوم «پایداری» است؛ و معتقد است اصولاً مهم‌ترین وظیفه و کارکرد نظام‌های سیاسی، افزایش پایداری قلمروهای جغرافیایی- سیاسی تحت مدیریت آن‌هاست؛ چرا که به تعبیر نظریه‌ی سیستم‌ها، نظام‌های سیاسی در درون قلمروهای جغرافیایی- سیاسی لانه کرده‌اند و ناپایداری قلمرو جغرافیایی- سیاسی در نهایت به ناپایداری و فروپاشی نظام سیاسی منجر می‌شود. به همین دلیل است که حتی از منظر منافع نظام‌های سیاسی، موضوع پایداری قلمروهای جغرافیایی- سیاسی تحت مدیریت آن‌ها موضوعی مهم و اساسی است. درواقع نظام سیاسی‌ای که با اقدامات خود سبب ناپایداری اقتصادی، اجتماعی و محیط‌زیستی قلمرو تحت مدیریت خویش می‌شود، همانند فردی است که بر شاخه نشسته و پن می‌برد.

مخاطب، یا خوانش این کتاب، اصول مقدماتی ارزیابی و طراحی یک نظام حکمرانی را می‌آموزد. از نظرگاه کتاب، یک نظام حکمرانی برای آنکه بتواند موجبات حفظ و افزایش پایداری سیستم اجتماعی تحت مدیریت خود را فراهم آورد، باید از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد:

مرزهای سیستم تحت مدیریت به‌دقت در آن تعریف شده باشد؛

نقطه‌ی مرجع سیستم، یعنی موقعیتی که قرار است در نهایت، سیستم حکمرانی، جامعه‌ی تحت مدیریت خود را به آن برساند، تا حد ممکن با دقت مشخص شده باشد؛

اجزا و سازوکارهای مناسب و لازم برای رسیدن دوره‌ای موقعیت جامعه‌ی تحت مدیریت در ارتباط با نقطه‌ی مرجع، طراحی و پیاده‌سازی شده باشد تا سیستم حکمرانی بتواند انحراف از حرکت به‌سمت نقطه مرجع را در زمان مناسب تشخیص دهد.

در نظام حکمرانی، اجزا و سازوکارهای مناسب برای بررسی چرایی انحراف از نقطه‌ی مرجع طراحی و پیاده‌سازی شده باشد.

اجزا و سازوکارهایی برای تبدیل تبیین‌های به‌دست‌آمده از خطاهای سیستم به نسخه‌های اصلاحی جهت بهبود و اصلاح سیستم ایجاد شده باشد.

اجزا و سازوکارهای لازم برای اجرای با‌دقت نسخه‌های اصلاحی به‌دست‌آمده در نظام حکمرانی، طراحی شده باشد.

و البته شرط هفتمی که من به شرط بالا اضافه می‌کنم، چنین است:

سیستم، منابع کافی (انباشته یا تولیدی) و پایدار برای تحقق شش ویژگی بالا را در اختیار داشته باشد.

متأسفانه عملکرد جمهوری اسلامی در شاخص‌هایی که نشانگر عملکرد کلان نظام هستند، (حدود ۱۴۰۰ ناگر توسعه‌ای) نشان می‌دهد که نظام جمهوری اسلامی در این ۴۰ سال عملکرد قابل دفاعی نداشته است. در حال حاضر از نظر طیف‌بندی وضعیت توسعه کشور، ایران در دامنه «هشدار توسعه» قرار دارد. در «کتاب توسعه» که در واقع گزارش ملی توسعه برای سال ۱۳۹۹ است که توسط موسسه پژوهشی «پیش فکری توسعه» انتشار یافته است، نشان داده شده است که ایران، در پلکان توسعه، روی پله ۴۳ (از صد پله) ایستاده است.

هم نتایج مطالعه‌ی «پیش فکری توسعه» و هم نتایج مطالعه‌ی این کتاب (که در فصل چهارم شرح داده شده است) حاکی از آن است که تا دیرتر از این نشده، لازم است نظام سیاسی دست به بازنگری بزند و خودش را در معرض اصلاحات ساختاری وفاق‌گشایانه قرار دهد.

درواقع باید گفت این کتاب یکی از بهترین پژوهش‌هایی است که در جهت اصلاح نظام جمهوری اسلامی برای افزایش کارآمدی این نظام در جهت خدمت به پایداری ایران نوشته شده است. امید که تحلیل‌های این کتاب توسط بازیگران کلیدی عرصه‌ی سیاست ایران به‌دقت مورد توجه قرار گیرد. به گمان من شایسته است که این کتاب از سوی مراجع سیاست‌گذار کشور به‌عنوان کتاب سال انتخاب شود و از نویسنده نیز تقدیر گردد. همچنین شایسته است که از این پژوهشگر پرتلاش برای مشاوره در حوزه‌های سیاست‌گذاری کلان استفاده شود؛ امید که خردمندی را پاس بداریم.

دفاع از نظام این نیست که بر حقانیت انگاره‌های نظام دست بگذاریم و به نفع آن‌ها شعار بدهیم یا سخنرانی کنیم. هر چه هم ما بر حقانیت انگاره‌های مرکزی و درستی مفروضات پایه‌ای نظام سیاسی دست بگذاریم، این‌ها منجر به پایداری سیستم نمی‌شود؛ این همان خطایی است که چهار دهه است در سیاست‌گذاران ارشد ما تکرار شده است. دفاع از سیستم آن است که کاری کنیم که پایداری سیستم را تضمین کنیم؛ و مهم‌ترین دفاع از سیستم شناسایی آسیب‌های سطح معماری آن است. درواقع «کتاب توسعه» که توسط «پیش فکری توسعه» در پایان هر سال منتشر می‌شود، ارزیابی نظام سیاسی در سطح عملکردی است؛ اما کتاب «ایران و مسئله پایداری»، نظام سیاسی را در سطح معماری نیز ارزیابی می‌کند؛ و البته این کتاب نقش بسیار اساسی‌تری می‌تواند در فهم و تقویت پایداری سیستم بازی کند. گرچه سطح گفت‌مانی نظام نیز نیاز به نقد جدی دارد و در این کتاب ذیل بحث مبانی پارادایمی نظام حکمرانی به آن اشاراتی نیز شده است، اما به نظر می‌رسد درباری این سطح قبلاً فراوان گفته شده و به گمانم بخش زیادی از انگاره‌های سطح گفت‌مانی، با فشار واقعیت‌ها، تضعیف شده و حتی تغییر کرده است. با این حال ساختارهای هسته‌ای سطح گفت‌مانی به‌واسطه‌ی پیوند خوردن با منافع مادی

نقد یک نظام سیاسی از جنس مسائل ساده و ناشو (سهل و ممتنع) است. به‌سادگی می‌توانیم مجموعه‌ای از شواهد مربوط به سطوح مختلف گفت‌مانی، معماری یا عملکردی یک نظام سیاسی را در کنار هم بیاوریم و آن را نقد کنیم. اما به‌محض آنکه بخواهیم نقدی روشمند از یک نظام سیاسی ارائه کنیم، کار به‌غایت دشوار می‌شود. یک نظام سیاسی را از منظر سطوح گوناگون گفت‌مانی، معماری و عملکردی می‌توان تحلیل و نقد کرد. در سطح نخست، نقد گفت‌مانی نظام را داریم که شامل نقد رفتارها، گفتارها و باورهای بازیگران نظام است. سپس نقد سطح معماری نظام و آنگاه نقد سطح عملکردی نظام مطرح می‌شود. اگر یک سیستم سیاسی تازه‌تأسیس باشد و ماهیت و هویت مؤسسان آن قابل شناسایی و تحلیل باشد، آنگاه بر اساس این سه سطح کلی نقد می‌توان دسته‌بندی ریزتری از سطوح نقد را نیز ارائه کرد. درواقع نخست محتوای نظام در گفتار و رفتار بازیگران اصلی (رهبران کلیدی) شکل می‌گیرد؛ سپس این محتواهای معرفتی- رفتاری در یک فرایند تاریخی، شکل و هویت می‌یابند و به شکل یک ساختار سیستمی در می‌آیند؛ و سرانجام این نظام عینیت یافته، عملکردها و محصولاتی از خود به ظهور خواهد رساند. بنابراین می‌توان، بر اساس یک تقدم و تأخر منطقی، زنجیره‌ای از سطوح نقد را- از رفتارها و گفتارهای رهبران تا شکل‌گیری سیستم و نهایتاً عملکرد سیستم- به ترتیب شناسایی کرد:

نقد سطح گفت‌مانی:

نقد رفتارها (الگوهای رفتاری و مهارت‌ها)

نقد گفتارها (الگوهای ذهنی و بینش‌ها)

نقد باورها (انگاره‌ها، نظام ارزشی و ایدئولوژی)

نقد سطح معماری:

نقد اهداف (مأموریت‌ها، وظایف)

نقد راهبردها

نقد ساختارها

نقد فرایندها

نقد سطح عملکردی:

نقد سیاست‌ها (تصمیم‌ها، برنامه‌ها و فعالیت‌ها)

نقد داده‌ها

نقد استانداردها

نقد دستاوردها

رفتارهای بازیگران اصلی (رهبران کلیدی)، در دوره‌های پیش، هنگام و پس از تأسیس نظام سیاسی، بیرونی‌ترین، آشکارترین و طبیعی‌ترین نشانه‌ها، برای ارزیابی و احتمالاً پیش‌بینی وضعیت (ماهیت و عملکرد) یک نظام سیاسی است. در هر حله‌ی بعد، گفتارها نیز کاملاً بیرونی و آشکارند، اما درجه‌ی طبیعی و واقعی بودن آن‌ها نسبت به رفتارها کمتر است. سپس به سطح باورها می‌رویم. باورها همان انگاره‌ها و ارزش‌هایی هستند که نهایتاً در ایدئولوژی نظام سیاسی منعکس می‌شوند. این سطح از نظام، ظاهر آشکار و بیرونی و در دسترس است، اما درجه‌ی ابهام آن بالاتر از دو سطح قبلی است؛ حتی اگر این باورها به‌صورت مکتوب و حتی مصوب، مثل قانون اساسی، منتشر شده باشند. همچنین باورها بر هر دو سطح رفتارها و گفتارها اثر می‌گذارند.

در عین حال، باورها، اهداف و مأموریت‌های یک سیستم را نیز شکل می‌دهند و سپس بر اساس این اهداف، راهبردهای سیستم تعیین می‌شود. سطح آشکارگی اهداف و راهبردها وضعیتی دوگانه دارد؛ برخی آشکار و رسمی و مصوب هستند و برخی نانوشته و حتی ناگفته. برای نقد این سطح نانوشته، محقق باید دست به نشانه‌شناسی بزند. سپس بر اساس اهداف و راهبردها، ساختار نظام شکل می‌گیرد. آنگاه در دل این ساختار، فرایندها شروع به حرکت می‌کند و درواقع سیستم راه می‌افتد و عملکرد خودش را شروع می‌کند.

در مرحله‌ی بعد، به سطح عملکردی می‌رویم. اکنون می‌بایست سیاست‌هایی اتخاذ شود؛ یعنی تصمیماتی (رسمی و غیررسمی) گرفته شود و به اجرا درآید. برای تحقق این سیاست‌ها لازم است مجموعه‌ای از ورودی‌ها، منابع و امکانات (داده‌ها) به بخش‌های اجراکننده‌ی سیاست تزریق شود. حاصل این تزریق ورودی‌ها (داده‌ها)، می‌شود ستانده‌ها یا محصولات سیستم؛ و نهایتاً انتظار داریم این ستانده‌ها و محصولات به دستاورد، های مورد نظر سیستم بینجامد.

حال می‌توان نقد یک سیستم سیاسی را در هریک از این سطوح انجام داد و البته باید توجه داشت که شیوه‌ها، معیارها و دشواری‌های نقد در هریک از این سطوح نیز متفاوت است. نقد سطح گفت‌مانی و سطح عملکردی سیستم نسبتاً ساده‌تر از نقد سطح معماری نظام است و در هریک از سه سطح نیز، نقد زیربخش‌ها به ترتیب سخت‌تر می‌شود. یعنی در سطح گفت‌مانی، رفتارها ساده‌تر از گفتارها و گفتارها ساده‌تر از باورها قابل ارزیابی و نقد هستند. در سطح معماری نیز ارزیابی و نقد هریک از زیربخش‌ها، یعنی اهداف، راهبردها، ساختارها و فرایندها، به ترتیب سخت‌تر می‌شود. در سطح عملکردی نیز سیاست‌ها ساده‌تر از داده‌ها، داده‌ها ساده‌تر از ستانده‌ها، و ستانده‌ها ساده‌تر از دستاوردها قابل ارزیابی و نقد هستند.

در نقد نظام جمهوری اسلامی نوشته‌های فراوانی منتشر شده است؛ نقدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. اما به گمانم بیشتر آن‌ها یا نقد سطح گفت‌مانی بوده است یا نقد سطح عملکردی. کمتر نقدهایی معطوف به سطح معماری سیستم بوده است. یکی از نوشتارهای جدی که با نگاه سیستمی، سطح معماری نظام جمهوری اسلامی را مورد ارزیابی قرار داده است، تحلیلی است که در کتاب «ایران و مسئله

هفت اعتراض بنزینی خونبار در جهان



باز هم اصلاح قیمت سوخت و حذف یارانه انرژی به شکل گیری اعتراضات خونباری در یک نقاط از جهان منجر شده است. این بار قرعه به نام قزاقستان افتاده، کشوری در آسیای مرکزی بین چین و روسیه که عنوان بزرگترین کشور محصور در خشکی را یدک می‌کشد. اعتراضاتی که از هفته پیش آغاز شده با وجود عقب نشینی سیاستمداران از اعمال افزایش نرخ‌ها و استعفای نخست‌وزیر هنوز آرام نشده و حالا پای نیروهای خارجی را هم به میان کشانده است. به گزارش بورس‌سان این اولین بار نیست اصلاح قیمت انرژی در جهان به اعتراضاتی منجر می‌شود. در طول تاریخ اصلاح قیمت سوخت در بسیاری از کشورها به خصوص آن دسته از کشورهایی که خود تولیدکننده نفت و گاز هستند یا چالش‌های بسیاری همراه بوده است. متوسط قیمت خرده‌فروشی بنزین در جهان حدود ۱٫۲۲ دلار در هر لیتر و قیمت آن در فوب خلیج فارس به بیش از ۷۰ سنت رسیده است. با این حال حدود ۲۵ کشور بنزین را کمتر از قیمت بازاری آن به فروش می‌رسانند. این کشورها که ایران نیز تقریباً در بالای آن قرار دارد تا کنون موفق نشده‌اند که حداقل قیمت‌ها را به قیمت‌های جهانی برسانند.

بنزین در بولیوی به خون نشست

در سال ۲۰۱۰ دولت بولیوی بعد از ۶ سال ثبات در قیمت بنزین، تصمیم گرفت در راستای کمک به در آمد دولت و جلوگیری از قاچاق سوخت قیمت‌ها را افزایش دهد. اما افزایش یک باره قیمت بنزین آن هم به اندازه ۸۰ درصد اعتراضات گسترده مردمی را به همراه داشت، موضوعی که خیلی زود دولت را به عقب‌نشینی از سیاست یارانه‌ای خود سوق داد. دولت ظرف ۵ روز از تصمیم خود عقب‌نشینی کرد. هرچند این اعتراضات به سقوط دولت رئیس جمهور وقت، اوو مورالس منجر نشد، اما نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که بیش از ۶۰ درصد از مردم بولیوی اقدامات او را محکوم می‌کنند. بنزین هنوز هم در بولیوی با یارانه به فروش می‌رسد و قیمت این سوخت در حال حاضر در این کشور حدود ۵۵ سنت است. کارشناسان اقتصادی یارانه انرژی را همچنان یکی از عوامل شکست تلاش‌های دولت برای فقرزدایی از این کشور می‌دانند.

ایران و وقایع آبان ۹۸

ایران تاکنون دوبار به طور جدی به اصلاح یارانه بنزین دست زده است، یک بار با اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در دولت احمدی‌نژاد و بار دیگر با بازگرداندن نظام سهمیه‌بندی در آبان ۹۸ و دولت روحانی. اما نتیجه این دو اقدام در نهایت شکست محض بود. به طوریکه همچنان ایران را در حال حاضر بعد از ونزوئلا ارزان‌ترین بنزین را در دنیا به شهروندان خود اعطا می‌کند و طی سالیان اخیر بیش از هر کشوری یارانه انرژی پرداخت کرده است. آنطور که گزارش‌های بین المللی نشان می‌دهد اقدام احمدی‌نژاد برای حذف یارانه بنزین با وجود همه کاستی‌های آن، موفق‌تر و با برنامه‌تر از دولت روحانی بوده است. اطلاع‌رسانی درست و پرداخت یارانه نقدی به شهروندان پیش از افزایش قیمت بنزین دو اقدام خوب در آن زمان بود. این دو اقدام موجب شد که با وجود رشد چند برابری قیمت بنزین اعتراضات خیلی محدودی در کشور شکل بگیرد که خیلی زود هم آرام شد. اما عدم تداوم افزایش قیمت بنزین متناسب با قیمت‌های جهانی و همچنین پرداخت یارانه نقدی بیشتر از آنچه که دولت از اصلاح قیمت‌ها درآمد کسب می‌کرد دو عامل عدم موفقیت احمدی‌نژاد در حذف یارانه بنزین بود. اولی موجب شد که قیمت‌ها به سرعت از قیمت‌های جهانی فاصله‌بگیرد دوبار دیگر قیمت بنزین یارانه‌ای شود، دومی هم در شرایط افت قیمت نفت و اعمال تحریم‌ها به کسری بودجه شدید دولت و چاپ پول برای پرداخت یارانه نقدی منجر شد، اقدامی که تورم شدید را در آن سال‌ها به دنبال داشت.

اما در آبان ۹۸ شک به نرخ یارانه‌ای بنزین افزایش ۵۰ درصدی و نرخ آزاد آن افزایش ۲۰۰ درصدی را ثبت کرد. عدم اطلاع‌رسانی پیش از اقدام و عدم کسب اعتماد مردم در خصوص پرداخت یارانه موجب شد که اعتراضات گسترده‌ای در کشور شکل بگیرد که کشته‌شدگان بسیاری هم از خود به جا گذاشت. هرچند با این اعتراضات دولت قیمت‌ها را به سطح قبل برگرداند، اما رشد قیمت‌های جهانی از یک سو و تورم شدید داخلی از سوی دیگر موجب شد که یارانه با شدتی بیش از قبل به قیمت بنزین باز گردد. در حال حاضر قیمت بنزین با کارت سوخت حدود ۵ سنت است که به معنای یارانه پنهان بیش از ۲۰ هزار تومانی در هر لیتر از این سوخت است.

اندونزی؛ سقوط دولت با افزایش قیمت بنزین

قیمت بنزین در اندونزی در حال حاضر حدود ۸۳ سنت است که نسبت به قیمت‌های بازاری مقداری بالاتر است. این کشور در دهه‌های اخیر بارها برای افزایش قیمت بنزین تلاش کرده و بارها با اعتراضات مردمی مواجه شده است، به طوریکه سقوط حکومت سوهارتو یکی از اولین روسای جمهور اندونزی را به افزایش قیمت این سوخت ارتباط می‌دهند.

سوهارتو دومین رئیس‌جمهور اندونزی بود. او در دهه ۱۹۶۰ با یک کودتای نظامی احمد سوکارنو اولین رئیس‌جمهور و بانی استقلال اندونزی را از قدرت برکنار کرد و مدت ۳۳ سال زمام امور کشورش را در دست داشت.

سقوط حکومت سوهارتو با افزایش قیمت بنزین در این کشور در سال ۱۹۹۸ هم‌زمان شده است، بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که افزایش قیمت بنزین و اعتراضاتی که به دنبال آن شکل گرفت سقوط دولت سوهارتو را سرعت بخشید. به دنبال این اعتراضات قیمت بنزین به سطح قبل بازگشت، با این حال شعله اعتراضات خاموش نشد. در سال‌های بعد از آن اندونزی چندین بار تلاش کرد که قیمت بنزین را افزایش و یارانه این سوخت را حذف کند و در نهایت به موفقیت نسبی در این زمینه دست یافت.

نیجریه؛ اصلاحی که ناکام ماند

در سال ۲۰۱۱، یارانه سوخت ۱٫۹ درصد از تولید ناخالص داخلی (۸ میلیارد دلار آمریکا) نیجریه برآورد می‌شد. در ژانویه ۲۰۱۲، تحت فشارهای مالی شدید، دولت تصمیم گرفت به طور ناگهانی به برنامه یارانه سوخت پایان دهد و قیمت بنزین تقریباً یک شبه بیش از دو برابر شد. این افزایش قیمت باعث شعله‌ور شدن اعتراضات خشونت‌آمیز توده‌ای شد که پیش از این هم از تبعیض‌ها و فساد گسترده در بدنه دولت به تنگ آمده بودند. مردم نگران بودند در حالی که آنها از یارانه انرژی بی‌نصیب می‌مانند این اقدام به نفع کسانی شوند که پیش از آن هم از رانت‌های دولتی استفاده زیادی می‌بردند. ناآرامی‌ها دولت را مجبور کرد قیمت بنزین را یک سوم کم کند و نظام یارانه انرژی را تا حدودی بازگرداند. در حال حاضر قیمت بنزین در این کشور حدود ۴۰ سنت یعنی تقریباً نصف قیمت بازارهای جهانی است.

هائیتی؛ عقب‌نشینی و استعفای دولت

در میانه‌های سال ۲۰۱۸ دولت هائیتی اعلام کرد که بر اساس طرح و برنامه صندوق بین‌المللی پول به نظام انرژی یارانه‌ای پایان خواهد داد و بر اساس آن قیمت بنزین، گازوئیل و نفت سفید تا ۵۰ درصد افزایش می‌یابد. به دنبال این اقدام بنزین به ۸۸ سنت و گازوئیل به ۷۰ سنت افزایش یافت. این اقدام به اعتراضات گسترده مردمی در هائیتی منجر شد، به طوریکه در جریان این اعتراضات چندین نفر کشته شدند. اعتراضات موجب شد که در عرض ۲۴ ساعت رئیس‌جمهور وقت از مواضع خود عقب‌نشینی کرده و اعلام کند که برنامه افزایش قیمت فعلاً تعلیق می‌شود. با این حال آتش خشم مردم برای مدتی روشن ماند و در نهایت رئیس‌جمهور این کشور مجبور به استعفا شد. قیمت بنزین در هائیتی در حال حاضر حدود ۶۶ سنت است. دولت کنونی این کشور اخیراً اعلام کرده که قصد دارد به اصلاح قیمت انرژی دست بزند و احتمالاً قیمت بنزین حدود ۲۰ درصد و نفت سفید حدود ۱۰۰ درصد افزایش خواهد داشت.

ونزوئلا؛ ثبت خونبارترین اعتراضات بنزینی تاریخ

ماجرای بنزین در ونزوئلا عجیب‌تر از هر کشور دیگری است. برای سال‌ها در تئوری بنزین در این کشور چنان ارزان بود که با یک دلار میشد صدها بار باک یک خودرو را پر کرد، اما در عمل اگر شما خوش شانس بودید با یک دلار به سختی می‌توانستید نصف باک خودرو خود را پر کنید. ماجرا این است که بنزین در این کشور آنقدر ارزان بود و است که تقریباً نایاب شده و بخش اعظم این سوخت به کشورهای همسایه قاچاق می‌شود. ارزش بنزین قاچاق شده از این کشور را تا ۱۸ میلیارد دلار در سال نیز برآورد می‌کنند. همین موضوع در کنار افت تولید بنزین در نتیجه تحریم‌ها، باعث شد که حتی در پایتخت ونزوئلا برای دریافت بنزین صف‌های کیلومتری تشکیل شود. برای کامیون‌ها حمل و جابه‌جایی محصولات کشاورزی صرف‌نکند و حتی بنزین باک خودروهای عمومی چون آمبولانس و آتش‌نشانی هم نصیب راهزن‌ها شود. ماجرای بنزین در این کشور از اواخر دهه ۸۰ میلادی آغاز شد، کارلوس پز که با رای اکثریت مردم در فوریه ۱۹۸۹ قدرت را در دست گرفت تنها در عرض چند هفته به دلیل اجرای برخی اصلاحات اقتصادی از جمله اصلاح قیمت بنزین محبوبیت خود را کامل از دست داد و خیابان‌های ونزوئلا به محل بزرگترین اعتراضات به افزایش قیمت بنزین بدل شد. به طوریکه گفته شد در حین این اعتراضات ۱۰۰ ها نفر جان خود را از دست داده‌اند. در نهایت نیز پز مجبور به عقب‌نشینی از سیاست‌های خود شد و در عرض چند سال نیز به جرم فساد از قدرت برکنار شد. بعد از پز نیز برای دهه‌ها حکومت در ونزوئلا دست دولت‌های پوپولیستی قرار گرفته که توان هیچ‌گونه اصلاحی را نداشته‌اند. یارانه بالای انرژی در کنار جمعی از سیاست‌های غلط اقتصادی، کاهش درآمد نفتی و ... این کشور را در سال‌های اخیر درگیر ابرتورمی کرده که در تاریخ کم سابقه است. مادورو، رئیس‌جمهور این کشور قیمت بنزین را سال گذشته با هزاران درصد رشد به ۲٫۵ سنت سهمیه‌بندی و ۵۰ سنت برای آزاد رساند. با این حال بنزین سهمیه‌ای این کشور همچنان ارزان‌ترین بنزین دنیا است.

قزاقستان؛ گاز به جای بنزین مردم را به خیابان کشاند

اما جرقه ناآرامی‌های اخیر قزاقستان بر خلاف کشورهای دیگر نه با افزایش قیمت بنزین بلکه در اعتراض به افزایش نرخ گاز شکل گرفته است. بنزین در قزاقستان نزدیک به ۴۷ سنت در هر لیتر است که نهمین کشور با بنزین ارزان در دنیا محسوب می‌شود. با این حال بخش زیادی از مردم در قزاقستان از گاز مایع (ال‌پی‌جی) به عنوان سوخت خودروهای استفاده می‌کنند. در این میان در کنار رشد قیمت نفت و بنزین در ماه‌های اخیر، قیمت گاز رشد شدیدی را تجربه کرده است. از این رو دولت با برداشتن سقف قیمت گاز رشد دو برابری قیمت این سوخت را موجب شد تا مردم را به مصرف بنزین سوق دهد. اما مردم خسته از کرونا، بی‌کاری، تبعیض و فساد رشد قیمت انرژی را بهانه قرار دادند و به خیابان‌ها ریختند. هرچند نخست‌وزیر این کشور در عرض چند ساعت از حکومت استعفا داد و قیمت گاز به سطح قبل بازگشت اما ناآرامی‌ها پایان نیافت و مدام شعله‌ور‌تر می‌شود. به طوریکه رئیس‌جمهور این کشور علاوه بر اینکه دستور شلیک مستقیم به سوی معترضین را صادر کرده، برای خاموش کردن اعتراضات حالا دست به دامان نیروهای نظامی روسیه شده است. گفته می‌شود تا کنون هزاران نفر دستگیر و صدها تن زخمی شده‌اند. در این میان بنا بر آمار رسمی حداقل ۴۰ نفر جان خود را از دست داده‌اند.

اجماع اقتصاددانان دو برابر شده است

۱) درباره اعمال قوانین ضدانحصار سال ۲۰۰۰ کمتر از ۷۵ درصد اقتصاددانان موافق بوده‌اند، اما اکنون این عدد به ۹۵ درصد نزدیک شده است.
۲) در مورد نیاز به متوازن شدن توزیع درآمدی نیز روند مشابهی دیده می‌شود و اکنون بیش از ۸۰ درصد اقتصاددانان با این گزاره موافقتند.
۳) موضوع سوم و جالب‌تر درباره ماموریت بانک مرکزی است. بر خلاف سال ۲۰۰۰ اکنون خیلی کمتر از نیمی از اقتصاددانان معتقدند فدرال رزرو فقط باید بر کنترل تورم متمرکز شود و سایر اهداف را کنار بگذارد.
۴) اما مدیریت چرخه‌های تجاری موضوع جالبی است که نظر اقتصاددانان نسبت به آن معکوس شده است. سال ۲۰۰۰ بخش بزرگی از آنها معتقد بودند باید به جای فعال شدن دولت از طریق سیاست‌های مالی (بودجه‌ای)، مدیریت چرخه تجاری به فدرال رزرو سپرده شود. اما اکنون فقط یک‌سوم اقتصاددانان اعتقاد دارند که مدیریت چرخه‌های تجاری وظیفه بانک مرکزی است و به نوعی نقش سیاست‌های مالی پررنگ‌تر شده است.





مروره الصابونی | معمار
ترجمه: ویشتا فیاض - بهداد خزانلی

اثر معماری شهرهای سوریه بر جنگ و ویرانی

وقتی مدرن سازی بی هدف و گمراه ساختمان ها به گم شدن همزیستی منجر شد

چه چیزی باعث جنگ در سوریه شد؟ ظلم، خشکسالی و اختلافات مذهبی همگی نقش کلیدی داشتند، اما مروه الصابونی دلیل دیگری را پیشنهاد می کند: معماری. الصابونی که از طریق اینترنت از حصص در نشست TED صحبت می کرد، جایی که در سالهای گذشته شاهد تجزیه شهرش از جنگ بوده است، پیشنهاد می کند که معماری سوریه جامعه زمانی بردبار و چندفرهنگی خود را به مناطقی تک هویتی تقسیم کرده است که طبق طبقه و مذهب تعریف شده اند. آینده کشور در حال حاضر بستگی به انتخاب آن برای بازسازی دارد.

من در شهر حُصص به دنیا اومدم و بزرگ شدم، شهری در مرکز غربی سوریه، و من همیشه همینجا زندگی کرده ام. بعد از شش سال جنگ، حُصص الان یه شهر نیمه ویرانه. من و خانواده م خیلی خوش شانس بودیم که خونمون هنوز سر جاشه. اگر چه برای دو سال مثل زندانیا تو ی خونه حبس بودیم. اون بیرون پُر از تظاهرات

و درگیری و بمبارون و تک تیرانداز بود. من و همسر من به استودیوی معماری داشتیم تو میدان اصلی محله قدیمی شهر. الان دیگه اون هم، مثل بقیه محله ی قدیمی شهر از بین رفته. نیمی از بقیه ی محله های شهر هم، الان خرابه ان. از

زمان آتش بس اواخر سال ۲۰۱۵، بیشتر جاهای شهر کم و بیش آرومن. اقتصاد کاملاً از بین رفته و مردم هنوز در حال جنگن. کاسبهایی که خُجْره ای در بازار قدیمی شهر داشتن الان زیر یه سایبون وسط خیابون کاسبی میکنن. زیر آپارتمان ما یه نجاری هست، شیرینی فروشی و یه قصابی و یه چاپ خونه، کارگاه ها و الی آخر. من شروع کرده ام به تدریس پاره وقت. و با شوهرم که چند تا شغل با هم داره، یه کتاب فروشی کوچیک باز کردیم. بقیه ی مردم هم، همه جور کار برای گذران زندگی می کنن.

البته، وقتی به شهر نابود شده ام نگاه می کنم، از خودم می پرسم: چی منجر به این جنگ بی معنی شد؟ در بیشتر سوریه مردم همدیگر رو تحمل می کردند، در طول تاریخ به تنوع عادت کرده بودند، با طیف وسیعی از اعتقادات، نژادها و هویت ها و رسم و رسوم، و غذاها و کالاهای وفق پیدا کرده بودند. چگونه کشورم -- کشوری که در اون همه، در هماهنگی با هم زندگی می کردند، و در آرامش اختلافاتشون رو حل می کردن -- چگونه این کشور، رو به انحطاط جنگ داخلی و خشونت و آوارگی و یک تنفر بی سابقه ی قومی گذاشت؟ عوامل زیادی منجر به این جنگ شد -- اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. هر کدام نقش خودشون رو بازی کردن. ولی من بر این باورم که یک دلیل کلیدی از قلم افتاده که خیلی هم تحلیلش مهمه، چرا که به شدت تاثیر

میداره، تا اینکه مطمئن بشیم دوباره این اتفاق نیفته. و اون دلیل، معماریه. معماری در کشور من نقش مهمی داشته در خلق و هدایت و تشدید درگیریهای بین احزاب این جنگ، و احتمالاً در مورد کشورهای دیگه هم صدق میکنه. ارتباط غیر قابل انکاری بین معماری یک محل و شخصیت اجتماعی که در ان محل سکنی گزیده وجود داره. معماری نقش عمده ای در فروپاشی یک جامعه، و یا اتصال آن با هم دارد. جامعه ی سوریه مدت ها با همزیستی آداب و سنن مختلف زندگی کرده. سوری ها تجربه ی برکت تجارت آزاد و جوامع پایدار را دارند. آنها معنای واقعی متعلق بودن به یک مکان را با لذت لمس کرده اند، و تمام اینها در فضای ساخت و سازشان نمایان بود، در مساجد و کلیساهایی که پشت به پشت بنا شده بودند، در بازارهای تو در تو و اماکن عمومی، و تمام ابعاد و اندازه ها بر اساس قوانین انسانیت و توازن بود.

هنوز هم این معماری تلفیقی در خرابه ها قابل رویت است. شهر قدیمی اسلامی در سوریه بر گذشته های چند لایه بنا شده بود، و با آن یکی شده بود و روحش را همراه با جوامعش، در آغوش کشیده بود. مردم با هم کار و زندگی

می کردند در جایی که احساس میکردن بهش تعلق دارن جایی که مثل خانه بود. همگی یک وجود واحد رو با هم تقسیم کرده بودن.

ولی در طول قرن اخیر، رفته رفته این تعادل ظریف دستکاری شد؛ اول توسط طراحان شهری دوران استعمار، زمانی که فرانسوی ها، مشتاقانه می گشتند و هر آنچه به قول خودشان یک شهر نامدرن سوریه بود را متحول می کردند. خیابان های شهر را منفرج و مجسمه ها را جا به جا می کردند. اسمش را گذاشته بودند پیشرفت، و آنها آغاز یک از هم گسیختگی آهسته و طولانی بودند. شهرسازی سنتی و معماری شهرهای ما هویت و تعلق را نه با جداسازی، بلکه با بافت درهمش تآمین می کرد. ولی در طول زمان، دیرینگی بی ارزش و نوگرایی باب میل شد. توازن فضاهای ساخت و ساز و اماکن اجتماعی زیر عناصر مدرنیته لگدمال شدند - بلوکهای ناتمام و وحشتناک بتونی، غفلت، و انهدام زیبایی، یک شهرنشینی تکه تکه که اجتماع را بر اساس طبقه، قوم یا داریابی منطقه بندی کرده.

اتفاقی که برای جامعه هم افتاد. همین که شکل محیط ساخت و ساز تغییر کرد، روش زندگی مردم و حس تعلق خاطرشان به جامعه نیز شروع به تغییر کرد. از ثبات باهم بودن و تعلق، معماری به یک جداکننده تبدیل شد. و جوامع درست از همان بافتی که متحدشان کرده بود، از روح همان محلی که نماینده

وجود مشترکشان بود، فاصله گرفتند. در حالی که عوامل زیادی منجر به جنگ سوریه شدند، این مسیر نباید دست کم گرفته شود، که با دامن زدن به هویت و عزت نفس از دست رفته، منطقه بندی شهری و معماری غیرانسانی و گمراه، چگونه نفرت و بخش بندی قبیله ای را گسترش داد. در گذر زمان، آن شهر متحد مبدل به یک مرکز شهر شد با خرابه نشین هایی دور تا دورش و از آن طرف، جوامع اصیل شدند گروه های اجتماعی متمایز، غریبه با هم و غریبه با محل. از دید من، از دست دادن حس تعلق خاطر به یک مکان و حس تقسیم کردنش با دیگری کار را برای تخریب خیلی راحت تر کرد.

مثال خیلی واضحش رو میتونیم در سیستم خانه سازی غیر رسمی ببینیم، که قبل از جنگ، چهل درصد جمعیت رو پوشش می داد. درسته، قبل از جنگ، تقریباً نیمی از جمعیت سوریه در زاغه ها زندگی می کردند، محله هایی پرکنده بدون زیر ساخت های لازم، ساخته شده از ردیف بی پایانی از بلوکهای لخت که مردم رو توخودشون جا می دادن، مردمی که بیشتر متعلق به یک گروه بودن، چه بر اساس مذهب، طبقه اجتماعی، اصالت یا همه اینها.

این شهرنشینی خرابه ای، ثابت شد که عامل محسوسی در ایجاد جنگ بود. درگیری خیلی راحت تر شکل میگیره، بین مناطقی که از قبل دسته بندی شدن؛ جایی که «دیگران» زندگی می کنند. رشته هایی که شهر رو متصل به هم نگه میداشتند - چه اجتماعی، در یک ساختمان، یا اقتصادی، از طریق معاملات بازار، یا مذهبی، از طریق همزیستی شان همه در مدرن سازی بی هدف و گمراه ساختمان ها گم شدن.

اجازه بدین موضوعی رو بگم. وقتی در مورد شهر نشینی ناهمگون در جاهای دیگه ی دنیا می خونم، مثل محله های نژادی و قومی در شهرهای بریتانیا یا اطراف پاریس و بروکسل، متوجه آغاز یک نوع بی ثباتی میشم از همنوی که در سوریه به طرز مصیبت باری شاهدش بودیم.

ما بد جوری شهرها رو نابود کردیم، مثل حُصص، حلب، درعا و شهرهای دیگه، و تقریباً نیمی از جمعیت کشور بی خانمان شدن.

امیدوارم که جنگ به پایان برسد، و سوالی که من آرشیتکت، باید پرسم، اینه: چگونه باز سازی کنیم؟ قواعدی که این بار باید از شون پیروی کنیم که جلوی تکرار همان اشتباه را بگیریم چیا هستن؟ از دید من، تمرکز اصلی باید روی ایجاد اماکنی باشه که به مردمش حس تعلق بده معماری و طراحی باید بعضی از ارزشهای سنتی رو باز پس بگیرن، شرایطی به وجود بیانر برای همزیستی و صلح، ارزشهای زیبایی که به جای تظاهر، دسترسی و سادگی رو به نمایش بگذاره، ارزشهای اخلاقی که مشوق پذیرش و سخاوت باشه، معماری که برای لذت همگان هست، نه گلچینی از آدمها، همانطور که در کوچه های تاریک

شهر اسلامی بود، طراحی ترکیبی باشه که حس اجتماعی رو ترغیب کنه.

در حُصص محله ای هست به نام «بابا آمر» که کامل تخریب شده. تقریباً دو سال پیش من طرحی رو ارائه کردم به مسابقه خانه سازی UN برای بازسازی این محله. ایده من ایجاد یک بافت شهری بود، که از یک درخت

بافت شهر ما در بافت روح مان منعکس است.

الهام گرفته بود، قادر به رشد و گسترش طبیعی، با انعکاسی از پلهایی سنتی که روی کوچه های قدیمی معلق بودند، و آپارتمانها رو در بر داشتند، حیاطهای خصوصی، مغازه ها، کارگاه ها، پارکینگ ها، مکان های بازی و تفریح، و درختها و فضاهای با سایه بان. عالی نیست، مشخصاً. این طرح رو در چند ساعتی که برق داریم، کشیدم. راههای زیادی برای بیان تعلق و اجتماع در معماری هست. ولی اون رو با بلوکهای جدا، جدای تنها مقایسه کنید که توسط پروژه رسمی برای بازسازی «بابا آمر» پیشنهاد شد.

معماری، محوری نیست که تمام زندگی بشریت حولش بچرخد، ولی قدرت آن را دارد که فعالیت های بشری را تلقین یا حتی شکل دهد. در این راستا اسکان، تلفیق هویت و اجتماع همه محصول و سازنده شهرسازی موثر هستن. شهرسازی اصیل و زیبایی شهر قدیمی اسلامی و یا خیلی از شهرهای قدیمی اروپا برای مثال، یکپارچگی را تشویق می کنند، در حالی که ردیفهای بی روح خانه ها یا بر جها، حتی وقتی لوکس هستن موجب ترویج تنهایی و «غریبی» هستن. حتی چیزهای ساده مثل اماکن زیرسایه یا گیاهان میوه دار یا آب آشامیدنی داخل شهر میتونند تفاوت ایجاد کند در اینکه مردم چه حسی نسبت به محلشان دارنند، و اینکه آیا آن را محلی با سخاوت می بینند، که می بخشد محلی که ارزش نگهداری دارد، ارزش حمایت، یا اینکه جایی می بینند که غریب است، پُر از نطفه خشم. برای آنکه محلی بخشنده باشد، معماریش باید بخشنده باشد.

محیط ساخته شده ما مهم است. بافت شهر ما در بافت روح مان، منعکس است. و چه به شکل یک زاغه نشین بثنی بی قاعده، یا خانه سازیهای اجتماعی خراب شده، یا شهرهای قدیمی لگد مال شده، یا جنگلهایی از آسمان خراش ها، الگوهای شهرسازی معاصر که در تمام خاورمیانه ظهور یافته اند یکی از دلایل حس غُربت و از هم گسیختگی جوامع ما بوده اند.

می تونیم درس بگیریم. میتونیم یاد بگیریم از یه راه دیگه، که چگونه یک معماری بیافرینیم که فقط در خدمت ابعاد عملی و اقتصادی زندگی مردم نباشد، بلکه پاسخ گوی نیازهای اجتماعی، معنوی و روانشناختی شان هم باشد. این نیاز ها قبل از جنگ سوریه کامل نادیده شده بودن. ما باید دوباره شهرهایی ایجاد کنیم که ساکنانش، اون رو با هم قسمت کنن. اگر چنین کنیم، مردم نیاز نخواهند داشت که در پی هویتی متضاد با هویت های اطرافشون باشن، چرا که دیگه همه احساس می کنن تو خونه خودشون هستن.

ضرب هوشی

عامل موفقیت نیست!

درباره‌ی ثابت‌قدم بودن؛ قدرت اشتیاق و پشتکار



آنجلالی داکورث با ترک شغل مشاوره‌ای، شغلی را به عهده گرفت که در مدرسه دولتی نیویورک به دانش‌آموزان کلاس هفتم ریاضی تدریس می‌کند. او به سرعت متوجه شد که ضرب هوشی تنها چیزی نیست که دانش‌آموزان موفق را از آنهایی که در تلاش هستند جدا می‌کند. در سال ۲۰۱۳ در صفحه TED، او نظریه خود را در مورد «ثابت‌قدم بودن» به عنوان یک پیش‌بینی موفقیت توضیح می‌دهد.

باهوش‌ترین‌ها و غیرمعمول‌ها

وقتی ۲۷ ساله بودم، شغل بسیار پرخواستار مشاور مدیریت را برای یک شغل دیگر که خواهان بیشتری هم داشت رها کردم. برای تدریس ریاضی کلاس هفتم در یک مدرسه دولتی به شهر نیویورک رفتم. و مثل هر معلمی، آمون و تست برای دانش‌آموزان گذاشتم. تکالیف شب به بچه‌ها دادم. وقتی تکالیف بچه‌ها را گرفتم نمره آنها را محاسبه کردم.

چیزی که مرا تکان داد این بود که ضرب هوشی تنها تفاوت بین بهترین شاگردانم و بدترین شاگردانم نبود. بعضی از قویترین شاگردانم ضرب هوشی غیرمعمول و شدیداً بالایی نداشتند. برخی از باهوش‌ترین بچه‌ها در درس خیلی خوب نبودند.

و همین باعث شد که من در این باره فکر کنم. چیزهایی که در ریاضی کلاس هفتم فرد می‌بایستی یاد بگیرد، مطمئناً مشکل هستند؛ مثل تناسب، اعشار، مساحت متوازی‌الضلاع. اما اینها مفاهیم غیرممکنی برای یادگیری نیستند. و من قویاً متقاعد شده بودم که تمامی دانش‌آموزان می‌توانستند تمامی مطالب را یاد بگیرند، اگر سخت و به اندازه کافی کار می‌کردند.

پس از چند سال تدریس بیشتر، من به این نتیجه رسیدم که آنچه که ما برای آموزش و پرورش نیاز داریم فهم بهتری از دانش‌آموزان و یادگیری از لحاظ انگیزشی و روانی است. در آموزش، چیزی که ما می‌دانیم این است که بهترین سنجش ضرب هوشی است، اما آیا خوب بودن در مدرسه و زندگی بیشتر بستگی دارد به توانایی فرد برای سریع و آسان یاد گرفتن؟

ثابت‌قدمی

خُب من تدریس را رها کردم، و برای اینکه روانشناس شوم فوق لیسانس را شروع کردم. مطالعه بر روی کودکان و بزرگسالان برای مجموعه‌های بسیار چالش‌برانگیز را آغاز کردم، و در هر مطالعه پرسش من این بود که، در اینجا چه کسی و چرا موفق است؟ تیم تحقیقاتیم و من به آکادمی وست پوینت ارتش رفتم. ما تلاش کردیم پیش‌بینی کنیم کدام یک از دانشجویان دانشگاه افسری در ارتش باقی می‌مانند و کدام آن را رها می‌کنند. ما به نشنال اسپلینگ بی رفقیم و تلاش کردیم پیش‌بینی کنیم کدام کودکان در مسابقات بیشترین پیشروی را خواهد داشت. ما کار آموزگاران تازه‌کار را که در محله‌های بسیار خشن و سخت کار میکردند، بررسی و مطالعه کردیم، با این پرسش که کدامیک از آموزگاران تا آخر سال هنوز مایلند که در آن مدرسه تدریس کنند، و البته، چه کسانی تاثیر بیشتری در بهبودی وضعیت یادگیری و آموزش دانش‌آموزان‌شان داشته‌اند؟ ما با شرکت‌های خصوصی همکاری داشتیم، و سوال ما این بود که کدامیک از این فروشندگان تصمیم دارند که در این شغل باقی بمانند؟ و چه کسی قصد دارد بیشترین درآمد را داشته باشد؟ در تمامی این زمینه‌های بسیار متفاوت یک ویژگی به عنوان پیش‌بینی‌ای قابل توجه از موفقیت بیرون آمد. و این هوش اجتماعی نبود. ظاهر خوب، سلامتی جسمی، و ضرب هوشی نبود. بلکه ثابت‌قدمی بود.

ثابت قدمی، اشتیاق و پشتکار برای اهداف بلند مدت محسوب می‌شود. ثابت قدمی یعنی استقامت و تاب آوردن. ثابت قدمی، چسبیدن به آینده‌تان در ابتدای روز و انتهای آن است، نه تنها برای هفته و ماه بلکه برای سالهاست و واقعاًسخت کردن برای اینکه آن آینده به حقیقت بپیوندد. ثابت قدمی مثل زندگی کردن در یک مسابقه دو مارتن استقامتی است، نه یک مسابقه سرعت.

چقدر راجع به ثابت‌قدم بودن کم می‌دانیم

چند سال پیش، شروع به مطالعه‌ی ثابت قدمی در مدارس دولتی شیکاگو کردم. از هزاران دانش‌آموز سالهای اول دبیرستان درخواست کردم که سوالات ثابت قدمی را پاسخ دهند، و سپس برای مدت یکسال منتظر ماندم تا ببینم چه کسانی فارغ‌التحصیل می‌شوند. معلوم شد که دانش‌آموزانی که ثابت‌قدم‌ترند بطور چشمگیری احتمال فارغ‌التحصیل شدنشان بیشتر است. حتی هنگامی که من آنها را بر روی هر ویژگی که امکان اندازه گیری داشت دسته‌بندی کردم، چیزهایی مثل درآمد خانواده، نمره‌های آزمون پیشرفت استاندارد شده، حتی میزان امنیتی که بچه‌ها در زمان بودن در مدرسه احساس میکنند. خُب موضوع ثابت‌قدمی فقط در «وست پوینت» و یا «نشنال اسپلینک بی» نبود. این در مدارس، به ویژه برای کودکانی که در خطر رها کردن مدرسه بودند هم بود. برای من، تکان‌دهندترین موضوع درباره ثابت‌قدم بودن این است که ما چقدر کم راجع به ثابت قدم بودن می‌دانیم، چقدر علم در مورد ایجاد کردن آن کم می‌داند. هر روز، پدرو مادرها، آموزگاران از من می‌پرسند، «چگونه در کودکم ثابت‌قدمی را ایجاد کنم؟ چگونه می‌توانم به کودکان یک کار سخت اخلاقی را یاد دهم؟ چگونه انگیزه را در کودکان برای مسیری طولانی نگهدارم؟ پاسخ صادقانه این است که من واقعا نمی‌دانم. (خنده) تماشاگران چیزی که می‌دانم این است که استعداد، فرد را ثابت‌قدم نمی‌کند. داده‌هایمان به روشنی نشان می‌دهند که افراد با استعداد زیادی وجود دارند که به سادگی به دنبال تعهدات شان نمی‌روند. در حقیقت، در داده‌های ما ثابت‌قدم بودن معمولاً با استعداد فرد مرتبط نیست و حتی با اندازه و میزان استعداد معکوس هست.

رشد طرز تفکر

تاکنون، بهترین ایده‌ای که در باره ایجاد ثابت قدمی در کودکان شنیده‌ام چیزی ست که به آن «رشد طرز تفکر» می‌گویند. این ایده ای ست که توسط کارول دوک در دانشگاه استنفورد مطرح شد، او بر این عقیده است که توانایی یادگیری، ثابت نیست و توانایی یادگیری می‌تواند با تلاش فرد تغییر کند. دکتر دوک نشان داده هنگامی که کودکان درباره مغز و نحوه پاسخگویی آن به چالشها تغییر و رشد می‌کنند، می‌خوانند و یادمی‌گیرند، هنگامی شکست خوردن، احتمال بیشتری دارد که استقامت کنند، زیرا آنها بر این باورند که این شکست یک وضعیت دائمی نیست.

خُب رشد طرز تفکر ایده بزرگی برای ایجاد ثابت‌قدمی هست. اما ما به یشترا از این نیاز داریم. و این جایی ست که می‌خواهم سخنانم را پایان دهم، زیرا این جایی ست که ما هستیم. این کاری ست که در مقابل ما قرار دارد. ما نیاز داریم بهترین ایده و قوی‌ترین شهود را در نظر بگیریم، و نیاز داریم آنها را امتحان کنیم. ما نیازا داریم قیاس کنیم آیا موفق بوده‌ایم، و اینکه باید به شکست و اشتباه متمایل باشیم، تا دوباره درسهای آموخته شده را از نو شروع کنیم.

به زبان دیگر، ما نیاز به ثابت‌قدم بودن درباره اینکه کودکان مان ثابت‌قدم باشند داریم.

شاید عنوان این مطلب عجیب به نظر برسد، در حالی که هر روز شرکت‌های بزرگ و کوچک با افتخار از ما به‌عنوان مشتریان خود درخواست مشارکت در پروژه‌های خبریه اجتماعی یا فعالیت‌های زیست محیطی می‌کنند. اما به‌عنوان فردی که سال‌ها در پروژه‌های مختلف مسئولیت اجتماعی در گیر بوده است معتقدم عمر فعالیت‌های مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها به سر آمده است. در این نوشتار کوتاه به چند نکته کلیدی می‌پردازم که باعث شده است تا به چنین نتیجه‌ای برسم.

همانطور که کلیساهای پروتستان با فضیلت شمردن سخت کار کردن و انباشت پول و سرمایه روی روند سرمایه‌داری و صنعتی شدن اثر گذاشتند؛ به سقوط اخلاقی بشر که ناشی از فقر بود هم واکنش نشان می‌دادند. اولین نمونه‌ای که می‌توان برای CSR در تاریخ نام برد «انجمن جوانان مسیحی» بود که با هدف ارتباط بین ارزش‌های مسیحی با کسب‌وکارها در ۱۸۴۴ در لندن شکل گرفت. در اواخر دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی این رویکرد پدانه که صنایع و شرکت‌ها نسبت به کارکنان خود نشان می‌دادند با ایجاد تیم‌خانه و کمک مالی برای بهبود زندگی کارگران شروع شد و تا ایجاد شرایط و تسهیلات رفاهی برای کارکنان شرکت‌ها ادامه پیدا کرد. مهاجرت از روستاها و رشد شهرنشینی؛ صنایع روبه رشد را به فکر ایجاد پیوندی مستحکم بین خود و مذهب انداخت و بیشتر فعالیت‌های مدنی شرکت‌ها در برگزاری مراسم مذهبی و کلیسایسند خلاصه شد.

قرن بیستم، قرن تسلط سرمایه بر همه بخش‌های زندگی انسانی بود. در این میان بسیاری از منتقدان نظام حاکم، شرکت‌های بزرگ با سودهای هنگفت و آزادی بی حدوحصر را مسئول بهبود پدیده فقر و آلودگی‌های زیست محیطی و مشکلات سلامتی که همه به نوعی نتیجه این تسلط بود می‌دانستند. گروه‌های ضدجنگ، جنبش‌های دانشجویی و کارگری و البته سیاسی‌های رادیکال در صف اول مخالفت با فعالیت‌های شرکت‌های بزرگ که بسیاری از آنها سودهای هنگفتی در جریان جنگ آمریکا و ویتنام کسب کرده بودند، قرار گرفتند.

در اصل CSR پیشنهاد خردمندانه محققان و نظریه‌پردازان به شرکت‌های دچار بحران بود. آنها می‌توانستند با کمک به جامعه کوچکی که مورد استثمار یا آسیب قرار می‌دادند، تا حدی مخالفت‌ها را کنترل کنند. در اصل این نظریه‌پردازان معتقد بودند که مسئولیت‌های اجتماعی صاحبان سرمایه باید متناسب با قدرت اجتماعی آنها باشد- هرچند که اقتصادانی مثل «فریدمن» نظریه‌پرداز بازار آزاد، به شدت مخالف ذات مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها بود چون وظیفه اصلی و مقدس کسب‌وکارها را تولید سود می‌دانست و هرگونه صرف هزینه برای عموم را اتلاف سرمایه تلقی می‌کرد- اما همین جمله باعث شد رابطه معکوسی بین میزان مسئولیت و میزان قدرت شکل بگیرد. یعنی شرکت‌ها با پذیرش مسئولیت بیشتری می‌توانستند قدرت بیشتری در جامعه کسب کنند! و این به یک ابزار تبلیغاتی قدرتمند برای شرکت‌ها تبدیل شد.

البته نه به این سادگی! در اواخر دهه ۶۰ میلادی میزان اعتماد به کسب‌کارها به شدت کم شده بود. نشئت نفت در اقیانوس‌ها، تولید زباله‌های سمی، افزایش نیروگاه‌های آلاینده و ... باعث حساسیت سازمان‌های حامی محیط زیست و جامعه شده بود این مخالفت‌ها با رکود اقتصادی در دهه ۷۰ و تورم بالا و رشد پایین شرکت‌ها همزمان شده بود و روابط عمومی و تبلیغات این راه حل را پیش پای شرکت‌ها گذاشت تا از رسانه‌ها برای توزیع این پیام استفاده کنند: «کسب و کار با رضایت عمومی عمل می‌کند و هدف اصلی آن خدمت سازنده متناسب با نیازهای جامعه و برای رضایت جامعه است!»

به طور خلاصه باید گفت اوج توجه به مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها سال ۲۰۰۰ بود که سازمان ملل اعلامیه هزاره را با هشت هدف توسعه هزاره خود (MDGs) تصویب کرد و دستور کاری بین المللی را برای ۱۵ سال آینده تعیین کرد. اتحادیه اروپا اجلاس جهانی برای این موضوع برگزار کرد و اقدامات سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا باعث شد که CSR به یکی از اصول تجارت برای شرکت‌های بزرگ تبدیل شود.

در ایران هم این مفهوم با ورود شرکت‌های بین‌المللی شکل گرفت. هرچند که کمک کردن به فقرا خرده فرهنگ شناخته شده‌ای در بازار ایران بود اما مسئولیت اجتماعی مناسبات کاملاً متفاوتی داشت. اولاً باید متناسب با نوع فعالیت شرکت و کسب‌وکار تعریف می‌شد؛ همه ذی‌نفعان کسب‌وکار را در نظر می‌گرفت و مهم‌تر از همه باید به قدر کافی سروصدا به پا می‌کرد. چیزی که در خرده فرهنگ بازار ایران



نوعی ریا تلقی می‌شد.

نمونه‌های فراوانی از فعالیت‌هایی مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها وجود دارد که به‌زعم متخصصان بسیار موفق و تاثیرگذار بوده است. اثرگذاری این پروژه‌ها معمولاً با میزان رضایت مشتریان یا کارکنان سنجیده شده است. بهبود یا اصلاح تصویر از برند و ایجاد موجی برای شناخته شدن کسب و کار. در اصل CSR به ابزاری برای ایجاد قدرت برای کسب و کارها تبدیل شد.

چرا بازی عوض شده است؟

همیشه یکی از مهمترین کارکردهای CSR برای شرکت‌ها برندینگ بوده است. این کارکرد هرچند که به شکل واضح هیچگاه در اهداف اجرای این پروژه‌ها اعلام نمی‌شود اما توسط گروه بازاریابی و برندینگ شرکت‌ها برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود. نه همیشه، اما بیشتر مواقع به دنبال ایجاد یک بحران مشروعیت یا گمنامی اجرا می‌شود و سعی دارد آسیب‌هایی را که به طور ضمنی به جامعه وارد کرده است را بهبود ببخشد. اما چرا این روش دیگر به تنهایی موثر نیست؟

تمام قرن گذشته، جامعه بشری با اولویت قرار دادن سود بیشتر و مصرف بیشتر ذخایر زمین را مصرف کرده است. حالا با تغییر پارادایم‌ها مسئولیت شرکت‌ها از ایجاد سود به تغییر ساختارها معطوف شده است. شاید برای همین است که برعکس آمارهای قدیمی که CSR را عاملی برای ایجاد وفاداری کارکنان اعلام می‌کرد؛ شرکت‌ها برای ایجاد تصویر برند مناسب و ایجاد وفاداری برای ذی‌نفعان خود بیشتر به Higher Purpose با هدف عالی خود توجه می‌کنند.

هدف عالی شرکت معمولاً در سه حوزه معنی پیدا می‌کند؛ هدف عالی عملی، هدف عالی اجتماعی و هدف عالی زیست محیطی.

اما چرا شرکت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید به جای تمرکز بر سود و نهایتاً ایجاد یک تصویر معقول از برند پا را فراتر بگذارند و اهداف عالی در حوزه اجتماعی و زیست محیطی (البته عملی) برای خود تعریف کنند؟ شاید پاسخ اول و آخر مطالبه جامعه است.

تغییر در مدل‌های اقتصادی با اولویت توسعه پایدار و ورود به بازار کار و البته تصاحب کرسی‌های مدیریت توسط نسل ایگرگ یا Y شاید از مهمترین دلایل باشد. نسل ایگرگ، آرماترگاهایی هستند که به دنبال کشف معنا برای خود هستند. از اواخر ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ به دنیا آمده‌اند و زندگی دیجیتال را تجربه کرده‌اند و به دنبال چیزی بیشتر از خلق سود هستند. این گروه به اهرم فشار برای شرکت‌ها تبدیل شده‌اند تا به‌جای تکیه بر اهداف سودجویانه به دنبال خلق ارزش‌های اجتماعی و زیست محیطی باشند. در بیشتر کشورهای اروپایی این گروه معادلات را تا حد زیادی بهم زده‌اند. آنها ترجیح می‌دهند در شرکت‌هایی کار کنند که اهداف متعالی‌تری برای جامعه و کره زمین محقق می‌کنند.

اینجا دقیقاً نقطه‌ای است که شکل پروژه مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها را به کل تغییر می‌دهد. در اصل شرکت‌ها دیگر به جای مسئولیت اجتماعی باید به دنبال اهداف عالی اجتماعی باشند. گاهی این اهداف منافع گروهی یا ملی دارد و گاه تا سطح بین‌المللی گسترش پیدا می‌کند. هرچقدر دامنه این اهداف عالی گسترده‌تر باشد، می‌تواند قدرت بیشتری به کسب و کار ببخشد.

برای همین می‌توان تا حدی پیش‌بینی کرد که شرکت‌های تولیدکننده محصولات سازگار با محیط زیست یا استارت‌آپ‌های تعدیل‌کننده میزان مصرف سوخت‌های فسیلی یا تسهیل‌کنندگان سفرهای هولوگرافیک که سفرهای بیپهوه هوایی و ریلی را کمتر می‌کنند؛ محبوبیت بیشتری نسبت به پالایشگاه‌ها و کارخانه‌های فولاد و غول‌های خرده‌فروشی خواهند داشت.

توصیه من به‌عنوان یک جستجوگر در این حوزه، ترسیم اهداف عالی اجتماعی، زیست محیطی و البته عملی برای کسب‌وکار پیش از برگزاری پروژه‌های مسئولیت‌اجتماعی برای کمک به زنان کم‌توان مالی، یا کمک به آموزش کودکان نابینا یا حتی پاکسازی جنگل‌ها از پلاستیک است. در اصل عصر جدید، عصر بازشناسی دقیق وظایف است. هر نهادی باید عملکردهای خود را به شکل دقیق بازرسی کند و مسئولیت خود را در حیطه وظایفش به عهده گیرد. اگر شرکتی با تولید انبوه کالای الکترونیک به آلودگی غیرقابل بازگشت محیط زیست دامن می‌زند، بهتر است پیش از اجرای پروژه‌های زیست محیطی برای پاکسازی آب یا جنگل، هدف عالی عملی خود را بازبینی کند و شاید کالایی با عمر طولانی‌تر و مصرف بهینه‌تر تولید کند.

دیگر دورانی که فعالیت‌های خبریه و خدایسندانه دل مشتریان و کارکنان را نرم می‌کرد گذشته است. / دیپیاتو

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: سیده زهرا یعقوبی ■ سردبیر: سید آرشد یعقوبی ■ طراح گرافیک: پریسا پورمحمدی ■ آنلاین: لیلا جویشتی، یاسمین شعبانی، زهره زارعی، غزاله جعفری

آدرس: تهران ■ خیابان ولیعصر ■ خیابان زشت غربی ■ مقابل بیمارستان مهره ■ پلاک ۴۵ ■ طبقه اول شرقی ■ تلفن: ۸۸۹۹۹۳۷ ■ فکس: ۸۸۹۷۶۸۸۳ ■ سازمان آگهی ها: ۸۸۹۶۸۶۱۴ ■ چاپ ریحان: ۶۵۶۰۷۹۱۷

اقتصاد

۸

آخر

توهم داشتن برنامه

دکتر فرشاد اکبری سامانی

مطابق فوق برنامه عبارت است:

از یک نقشه یا طرح عملیاتی (پس باید قابل اجرا باشد و تئوری و حرف تنها نیست)

برای تحقق (پس هدفمند است و به فرآیند ناقص اطلاق نمی شود) یک هدف کاری یا تجاری روشن (به این ترتیب اهداف مبهم در برنامه جایی ندارند)، با جزئیات در مورد کارهایی که باید انجام شود (در نتیجه کلی گویی، بیان برنامه نیست)، توسط چه کسی (مسئولیت ها و سطح پاسخگویی مجریان باید مشخص شود)، در چه زمانی (اصولا برنامه بدون زمان بندی برنامه نیست و ذکر چند ماه آینده به جای ارایه زمان بندی یعنی فرار به جلو و طفره رفتن) و با چه ابزار و منابعی (باید منابع انسانی و غیر انسانی مورد نیاز نیز مشخص شوند). آیا ما واقعا برنامه داریم؟ حال این را مقایسه کنید با آرزوهایی که ما نام برنامه روی آنها گذاشته ایم. از برنامه های شخصی تا برنامه های توسعه کشور و... به برنامه های خود فکر کنیم. آیا واقعا برنامه هستند؟ اگر نه، روی کاغذ تکمیل شان کنیم تا برنامه شوند. برنامه هایی که ویژگی های بالا را نداشته باشند، تصور هستند، خیال هستند، رویا هستند، نه برنامه. / ecoviews.ir

مکالمات پرسشی پاسخی زیر را بارها شنیده ایم که:

سوال کننده: برنامه ات چیست؟ / **پاسخ دهنده:** می خواهم (قصد دارم) کاری یا هدفی یا آرزویی را محقق کنم.

یعنی ما در محاوره، قصد و تصمیم خود را "برنامه" فرض می کنیم در حالی که این یک توهم مخرب است.

حتا در گفتمان دولت ها نیز آرزوها و شعارها به اسم برنامه ارایه می شوند که نتایج آن دیگر نیازی به توضیح ندارد.

ولی تعریف یک برنامه برای اجرا چیست؟

A plan of action aimed at accomplishing a clear business objective, with details on what work is to be done, by whom, when, and what means or resources will be used

"برنامه اجرایی عبارت است از یک نقشه یا طرح عملیاتی برای تحقق یک هدف کاری یا تجاری روشن، با جزئیات در مورد کارهایی که باید انجام شود، توسط چه کسی، چه زمانی و اینکه چه ابزار و منابعی نیاز است که به کار گرفته شوند."

پست من از تو، نون تو از من!

صابر صبرالهی

کار به جاهای جالبی کشیده دوستان. ماجرای انتصابات فامیلی رو عرض می کنیم. ما که هنوز به دنیا نیومده بودیم تا ببینیم اما تو کتابای تاریخ راهنمایی و اینامون نوشته بود و تو یه سری برنامه هایی که واسط زمستون پخش می شد هم می گفتن که تو این مملکت یه خونواده ای حکومت می کرده که همه شون فامیلای خودشون رو می داشتن سر کار. به هم دیگه نون و پست قرض می دادن مثلی. اصلا یه ضرب المثل معروف من در آوردی هست که می گه پست من از تو، نون تو از من! یعنی من پستم را به تو می دهم، نانت را می گیرم و برای این که بیشتر مزه بده اصلا بیا «هوا را از من بگیر خنده ات را نه!» حالا نمی دونیم قسمت آخر چه ربطی داشت اما فکر کنید حکایت ایشانه بقول معروف.

از اون طرف تیتیر رسانه ها هم به شکل غم انگیزی داره خالتور تر می شه. مثلا تا دیروز نه پربروز تیتیر این بود که داماد آقای بولدوزرت شد مشاور فلان یا اون یکی شده معاون کلانتر. یا پسر فلانی بدون مدرک آچنانی و سابقه کار و اینا و البته بدون این که هول و ولا یا هل و بلا (!؟) برش داره شده رئیس کل هولدینگ های بهمان. بعد خبر شون می رسید که نشون می داد این موضوع تا حدی در پایتخت و اینا اتفاق می افته نه بیشتر. حالا اما دیگه ورق دیگه ای از فامیل بازی رو شده که چشمام! خبر آنلاین تیتیر زده که مادر زن شهردار بجنورد مشاور دامادش شد! همین فرمون بره جلو ممکنه فارس تیتیر بزنه «رئیس اداره ثبت مراغه به جاری خود پست مشاوره داد!» یا ایستنا تیتیر بزنه «ریاست دفتر شهرداری علی آباد کتول به خواهر شوهر شهردار رسید!» یا... باور کنید می ترسیم که فردا پس فردا در مراسم پانختی و حنابندونی به کسی به عنوان هدیه مثلا عموی داماد حکم مشاوره بده به برادر زاده اش! یا مثلا خاله ی عروس (که از معدود بانوان مسیول امور و سایر اوامر در کشور به حساب می آد!) حکم باز پرس ویژه بزنه برای خواهر زاده اش یا همین جوری بگیر و بیا تا بررسی به این که دیگه هیچ اثری از ساعت دیواری و پتو پلنگی کادویی در مراسمات پانختی و غیره و ذلک رد و بدل نشه و سنت پانختی مون ور بیفته که هیچ... ای بسا بنا به اصول چشم و هم چشمی همین طور پست و مقام و میز و صندلیه که بین هزار فامیل داره دست به دست می شه! البته از یک جهت شاید این باعث بالا رفتن آمار یا تعدد زوجات بشه که خب می دونیم از معدود تیکه های بی مزه ی طنزی مات این سالهای ماست اما شما باشین چیزی برای گفتن دارین جز انتهای پیام؟



فلذا باید به فکر راه حل بود. یکی از راه حل ها می تونه این باشه که از عاقبت طابوت یا تابوت شایدم تاقوت گفت. یکی دیگه از راه حل ها می تونه این باشه که میزها و صندلی ها رو دور از دسترس مادر زن ها، دامادها، بولدوزرها و علی الخصوص شهردارها قرار بدن که این هم نشدنی به نظر می رسه چون اونا هر طور که هست راهشون رو باز می کنن به اینا. داشتیم فکر می کردیم که بالاخره چی کار باید کرد که تیر کاری رو شلیک کردن لامروتا اونم از سمت پالایشگاه! خبر دادن که رئیس سابق صداسیما شده رئیس پالایشگاه! هر چی فکر کردیم بین این دو تا چه ارتباطی هست یا می تونه باشه تهنش به این رسیدیم که از هر دویه چیزی بیرون می آد که در بسیاری اوقات آلودگی زیست محیطی بوجود می آره! یا یکی دیگه از شبهات (جمع شباهت به زبان خودمون!) دیگه شون اینه که هر دو درآمد زیاد دارن! همین یک فقره و نصفی شباهت (اون محیط زیست در هر شرایطی چندان به حساب نمیداد حالا ما آوانس دادیم شمردیمش!) کفایت می کرد تا ما به کفایت کافی آقای علی عسگری پی ببریم. تازه بعد این همه مدت رزومه شون رو هم که دیدیم فهمیدیم که به! اساسا ایشون کجا صداسیما کجا! اصلا چرا اونجا باید می بودن اساسا که بعد در خلوت خودمون به این فکر مون که فکر کردیم پشیمون شدیم و پی بردیم به اشتباهاتمون و فهمیدیم که هم اون موقع جاشون همون جایی بود که باید می بود و هم الان جاشون همین جاییه که باید باشه. فلذا همه چی درسته؛ همه چی سر جاشه، همه چی هم آرومه!

